



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۲۰۲

بازدید شد
۱۳۸۱

مل
بازرسی شد

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب: دفاع از حقوق	
موضوع: تاریخ	موضوع: تاریخ
شماره قفسه: ۱۳۰۲	شماره قفسه: ۱۳۰۲
شماره ثبت: ۱۵۲۵۱	شماره ثبت: ۱۵۲۵۱
۱۳۹۴	

بازدید شد
۱۳۸۱

مل
بازرسی شد

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب: دفاع از حقوق	
موضوع: تاریخ	موضوع: تاریخ
شماره قفسه: ۱۳۰۲	شماره قفسه: ۱۳۰۲
شماره ثبت: ۱۵۲۵۱	شماره ثبت: ۱۵۲۵۱
۱۳۹۴	

فلسفة لغات

دقائق الحقائق للمولى احمد بن سليمان

الشهر ربيع الثاني سنة ٩٤٠

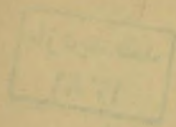
صنفه باسم الوزير ابراهيم باشا قال

سميته بوقائق الحقائق لاشتماله

على الدقائق المتعلقة بحقيقة اللغة

المشابهة

لغت
مترادفات



حول مسجد النكا

قال رسول الله من قبل طغرى ابهاميه عند صياح شهيدان محمد رسول الله في الاذان
انا نأخذك وقدرتك في صفوف وفي كل الحديث ان النبي قد دخل المسجد في عشر المحرم
فقبلت السجدة فصار الى بكره فقام بلال فاذا فلما قال ان شهد ان محمد رسول الله
قبل ابو بكر محمد طغرى ابهاميه ووضع يده وقال في يده بك يا رسول الله فكلما بلغ في بلال
عن الاذان توجه النبي الى بكره فقال من قبل مثل ما فعلت يا ابنا بكره فقال الله ذو نور يديده
وقد عدهم اخطاء وفي قصص الانبياء عليهم السلام ان آدم لم يشاق الى لقاء محمد من كان
في الجنة فاولى الله تعالى اليه هو من صلبك ويظهر في آخر الزمان فقال الله انك اذ فاعله
وجه محمد في صفا ظهر آدم مثل المرأة فقيل طغرى ابهاميه ومسح على عيني صفا اصلا له في
جبرائيل النبي هذه القصة فعلى صفي الله عليه وسلم من سعي ابي في الاذان فقيل طغرى ابهاميه
ومسح على عيني لم يعم ابهاميه

Handwritten notes and signatures in the bottom left corner, including a circular seal.

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس به قیاس خدای به ساحتی که کار از ریغ آلاء و بیانی از آثار بیکارین معانی
اظهار ابدی را ناچار وجود پر سواد شایسته و آفرینش از دستان خوشی گمانی زبانی
شیرین گفتار ابدی را در بای به کران میانیدن استغفار معانی و خوف خوف و
قدیر استیاء کرد آن که میگویند اولاد انبیاء تسکین امرن حرف کاف کاف قدیر
صدور از نکته لطیفه بندرج اولد و پر مدد به حد و شمار دقیقه و آنکه مدح او که
و رود در و در حد صاحب کرامت احتوائی مقام خود که دار السلام روضه شریف
و نام و اولاد لیسون که شریف بر آن زبانه بلاغت نشانده عالم فصاحت جهانیکه زبانه بیاف
صاحب قرآن اولشدر صیلات صلاک کران اول والی عالم نشان حواله بلا غنیمت و عالی
هاتعاقب الایام والقیام متوالی و اولاد لیسون که شریف زبانی بیان بحر نشانه فاطمه فقهان دور
و بلاغی زبانه اولشدر قیاس هر که غرض اولد جهاننده وجود و جوهر و عالم عرضدر
و موجود اندن معصوم باری او در بالذات باقی بالعرض چون یار باری پیغمبر زبانه
دری و که رب عیب دن بر بدر چنان اهلک اختیار اند کارین صبیح و فصحی سار که بر بدر
بود سار و رنگین کلام و شیرین معانی و ترتیب قدیم کجای از شمار و اولان از زبانه سار
اظهار اولد سار و روشن بیان که کشتن بر صفات که غایب است انبیای زبانه ترتیب قدیم
نشانه انکار که حقیقت انبیاء متعاقب دقیقه لرزش اولد غدن او تر و آه و فایق الحقایق
او روم مجلس صفای قرآن آصف آرای صف آرای حضرت ابراهیم با آنکه صاحب بیاف
سلیمان زمانه در بخت آنکه لایق کوردم پای ملکی پیش سلیمان برده علی و سلیمان
هنرست از مورس سخن گفتار سخن حرف سبک فیه سید

مجلس شورای ملی

و حرف خانک فیه سید مستعمل در نه که بوبیت واقع اولد و بر فایده و فکر و سخن
حد خطابت برو ختم کن حرف سار که فیه و حرف خانک فیه سید و مستعمل در نه که
بوسید و واقع اولد و بر بسا جاها گفته اند این سخن بکن نیکو بی و بدر با کون
معانی سوز و در غریب او که کلام در لرزش و نفس به کلام کجاست بیاف که بوبیت او که
دلالت ابدی را که الکلام فی القواد و انما جعل السار علی القواد و دلالت سخن و سخن
و سوز و سخن ابدی شامل در هر بری سار اطلاق اولد و کلام مملو از سخن و در کلام
بیدن ظاهر و سخن سخن فیه در هر کس که در موز را سخن سخن خواهی و دهش شیرین
کن کلام فیه سخن فواد اولد که سار که تر کین او که کوکل در سربوبیت لرد و آیت
و ارد و کوهر کان کن فکان سوز و بر بوکلان است فکان سوز و در سخن و
آدمی اونج حرف اولشدر کوکل سوز و سوز که هنوز در سخن تلفظ اولد و سخن
اطلاق اولد و سخن خواج حافظ که بوسیدن ظاهر و زبانه کلام حافظ چه نکران گوید
که گفته سخن ت به هر یک است گفته و سخن معنای سوز کل سولین و دیگر
دلالت ابدی سوز که هنوز سولینا میهنه و سوز اطلاق اولد و سخن سولین که بوسیدن ظاهر و
سوز سخن گفته و سخن در لرزش سولین سخن نا گفته و لرزش که بوسیدن ظاهر و
بسه گفته اند این مثل در جهان سخن گفته سبک است و نا گفته زبانه اول بود
بگفتار بسیار که کن شای که خانه و سخن بودن به از و در گفته و نا گفته سوز که
صفه و را اما سخن گفته و سخن نا گفته منجم صفه در نه که شیخ سعدی که بوسیدن ظاهر
نار و سخن نگفته باشد عیب هم نشنفته باشد نگفته کلان گفته در نا و الفا
خدا و نشدر خفتنا الفار خدایان فارسید شایه و نه که مواضع متعدد و

سبب اول

سبب اول در قیاس خداست که در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...
سبب اول در قیاس خداست که در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...
سبب اول در قیاس خداست که در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...

ملاحظه

ووف

ووف خائف خیر سبب مستعمل در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...
ووف خائف خیر سبب مستعمل در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...
ووف خائف خیر سبب مستعمل در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...

مثال اول که در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...
مثال اول که در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...
مثال اول که در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...

ووف

ووف خائف خیر سبب مستعمل در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...
ووف خائف خیر سبب مستعمل در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...
ووف خائف خیر سبب مستعمل در سبب اول بیان از زبان معانی اظهار ابدی...

بکر

ملاحظه

ووف

صبا بلفظ بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه بیا بان تو ادای ما را بگو تکلیف
بکوی در آفرین با حنف اولفندر الف کیه یا کیه حذفه خصوصاً آخر
کله دن سان فارسین شایع ورنه ملا دوج فراست ادر اصل دوج فرا
سینای در بدخوشش و در لر لر اصل بدخوشش روی در گفتن دن
نه فاعل مشق اولور نه امر ایکه کوبیدن دن مشق اولور اول اعتبار
که سابقا بیان اولور و جنت و جوش و گشت و شوی د گفت و کوی کیه در
جستن دن مشقین دن نه فاعل کلور نه امر ایکه د جوبیدن دن و شوبیدن
دن کلور بود بر نوع توسع در که سان فایه به مخصوص دلان عربی بوقدر
جستند جوبیدن که معنای بری بر نه قریب در بری تک معنای استبرائی تک
معنای ارکب و اول سیدن او دن اخذ اولیائی بوندن اخذ ایدر لوشستن
ایله شوبیدن نکرده معنای بری بر نه قریب در بری تک معنای بومقدربری
معنای ارکب در اول سیدن مذکور توسع بوندن د ایدر اول وقتن کلفظ
کوی مشتق بدن اول معنای اولور که بیان اولور نول وقتن که اسم جامد اول
معنای طوب در نه که بوبیتن ده ظاهر در صحت میدان ارادت بیار
ما بزم دکن کوی کوی اسم جامد شول لفظ در که مناسبت معنوی جمیل
لفظ آخر دن ما خود اولید ذکر اولور معنای کاف می یله کوبیدن نه که سابقا
نیم اولور در کاف عربیله اولور کوبیده معنای شقاق در نه که بوبیتن ظاهر در
بکوبین سلبی است سلبی است برویش و یک لفظ زنیل است ایله
صف اولور لشکر که راستن مهر که کاف و شیبها کوی در لوستن طریقه اولور

آفرین

اولور

اول صیف تک علامه در زیاد و شکیه و رواد اولن الف ده اول الف
مخبر و بیان معنای مبالغه و معتبر در که اولور الف در صکر نون زیاد ایدر
روان که خندان و که کران و که باران و که زبران و که خزان و که افغان و که
یکه بوندن د معنای مبالغه و رور کوبای ناه نکت لول شول معنای در که
سان ترکیب اوندن و بیدک عبارتیله تغییر ایدر کوبای که معنای بلز بوبیتن
ظاهر در غنچه و کل که آجور خود و نکرده شکر بیدک کوبای که با نکرده
شکر معنای نایجون اولور کوباده کا اولور بر یا زیاد ایدر کوباید
نه که خسرو بوبیتن واقع اولور در ساتن بپزشنه اندر کل نیت غرض
کوبیا مهر و فروختن کا اولور کوبای که لفظ یا به تبدیل در کوبای بر نه کوتیه
در نه که خسرو بوبیتن واقع اولور در خابن ترکش در فتنه جوتیه میان
خواب بیداریست کوبیه بوبیتن سان فارس ده شایع در مثلاً بسا در
بسه ده در نه که بوبیتن واقع اولور در ای بسا ب تیز که باند
بس خرنگ جان بمنزل برد بدایخی کند دل مذکر که در جاییه بس از حلیه
کشت از بغداد پیام **پایام** بای حلیه
شول خبر که برکت دن آخره نقل اولور نه که بوبیتن ظاهر در ای تا که
بکشتن احباب بکدره زنه را عرصه ده بر جانان پیام ما زنه را بورا و ناکه
ایچون کشتن راصد معنای صاف در نه که بوبیتن ظاهر در زنه را از قرین
زنهار و قنار بنا عذاب النار اما وصیت و سفارش هلدن ناکه ایچون استعمال
اولور پیام ایکه شکر از راستن واسطه اولور خبر اتی کشته انبیا علیه السلام

غنیه

پایام

اولور نه که بوبیتن ده واقع اولور در نایجون سبب بودن درین کوی
که پیش از نهم برجین کردش روی **کفت** **کفت**
بوعبارت لکه برسی مقام سؤلک برسی ده مقام جوابین استعمال اولور
معنای سان سابقا بیان اولور معنی در بر سیدن الفک زیا دوی جواب
سؤلدن فرق ایچون در اما غالب بودر که سؤلک کریم جوابی بر نه که حافظ
بوغزلنه ظاهر در کفتم که خطا کردی و تدبیر این بود کفتاچه توان
کر دجو نقد بر چنین بود بوغللنه ده اولور در کفتم کم دغان ویت
کامران کنند کفتا چشم هر چه نوکوبه چنان کفتم بوغللنه ده اولور در
کفتم غم نو دارم کفتاغت سراید کفتم که ماه من شو کفتا اگر براید اگر
قولای کلور سد دیگ برید عجم اگر براید در حضرت شیخ سعدی بکوبیتن
مذکور الف جوابی کر مشدر بدو کفتم که مسکه یا عبیر کلبوی دلا و بز
توصتم بکفتمانی کل ناچیز بودم ولیکن مدته با کل نشتم کا اولور
اول الف سؤل داخل اولور نه که خسرو بوبیتن ظاهر در بکفتم
تواند از دکن نور بکفت آری ولیکن چون نه از دور **کویا**
کویا کوباید کیدر بوبایک بر جزی کوی در که سابقا معنای بیات
اولور بر جزی الف مبالغه در بوبایک بر جزی بوی در قو معنای
بر جزی الف مبالغه معنای شوبیدن در نه که بیاتک معنای کون کن در
شونانک معنای اشتکن در بوضیف سان فارسین مبالغه صیف سیدر
بویاده جواب د سر و یاده بونله که مثالیله معنای وار و آخ کلور الف

پایام ده کلر است لکن خبر اندک از اعتبار در روح تعالی حضرت ندن یا بالذات
یا جبرئیل واسطه سید نه که بوبیتن ظاهر در پیام زجر بد چون نشوبید
بیاید بیجاد بر شیبید پیام بر الفاظ مرکبه دن در که بر جزی پیام در که معنای
بیان اولور بر جزیه بر الفاظ معنای اسم فاعل در بدن اولور بر نه در
تخیم اولور در بدن با مقوم در قیاس متضای اولور که برده با مقوم اولور
فخریه تید بکجه جوی دغه اشتباه در بر بدن مشق اولور بر که جی معنای
بانگ شیبید در بدن نشق اولور برده ده با مقوم اولور از اشتباه اولور
بر لغت مشق در بجه معنای دخی وار در بدن بیان اولور که کدر باذن الله تعالی
پیامک صلیه پیام در غنچه حذف اولور در خبری پیغامی در که الف حذف
ایدر بر پیغام پیغامی در غنچه در نه که بوبیتن ظاهر در بدایت که آن در
پیغام است که هر پیغام بدان اندازت باغ باغی بکجه جوی عجم جوابی بکجه
برده باغی نشود و رتبه که بوبیتن ظاهر در بامت نشیدم تو باغ نشو یکک
بکوب و زودی برو جوابی بکجه برده باغی ده در نه که بوبیتن اکلور
سخن پرست که تو باغی ده سنم نهاد که را فرقی نه سخن دن بوبیتن ده
مراد پرست قرین سید خبر در خصوص خبر که سخن لفظن اراده بی بطریق الحاز
اولور **بارسی** **دری** **بهلولی**
بارسیک معنای پارس منسوب در آفرین با بای رتبه در و دکی که پارس
بردارک ایدر که مشیر از دید کلر مشیر اندک از اراده در نه که شیخ سعدی
مشیر از یک بوبیتن اکلور افتم پارس را غم از آسبیه هزیمت نایبرش بود

پایام

چو توانی سار و خدا مذکور شد که ملک سلمان بداند که کلماتی واقع اولویدر
وارث ملک سلمان دیو بادشاه شمر از مدح اندک برد مراد اقلیم بارسد
نکه که خاقانی که بوبیند از اکلنور نکر که خوار زم شاه تخت صفای کشت
ملک عراقین را بچو خراسان گرفت ما می و توغ و اقله و کردون کشود
مورچه و تیغ او ملک سلمان گرفت فارس بارسد معر بیدری می کافیه بندید
علامت تقریدر تو بیکه میانی می عربی و دندر مکرر معناسه نقل اقلین اول
اقلین است اولین دلچیز زبان بارسد و بر عرب سان فارس در اول دگرش
دری در نر نکه که خراجش درین مقبول اولخیر مقبول اکلنور حافظ الدین
کافه اولو کانی ابو سعید بری دن نقل اندوکه اوزر نه اول حدیثک عبادت
بودر سان اهل الجنة العربیة و الفارسیة الدریة فارسینک بارسد نازیک که
عربینک نصیحه مقابل سنه ذکر اولنور نکه که شرف الدین بزرگ بر بوبیند که
بوسه معناسه و مشدرو واقع اولویدر فعل یا رضام ضد شرف بارسد در
وقایع تصحیف نازی عربک بدویسه در بدوی آه استلاری دلیر نکه بوبیند
واقع اولویدر اسب نازی اگر ضعیف بود بچنان از طویل و خرم و ذلیم
بارسد بر ناحیه و خصوصه که آیدر یکدیس و در لروسان دری او که نسبت
اولنور در یکدیس بر اصد خیر و دخی وارد شود رساله که سان در
نک مزین بماند سان عربی نکه بارسد اوزر نه تفصیلک تفصیلند
و ترتیب اولنور متفاد که اولویدر بملوی نکه معنایه بملو منسوب
بو نکه آخر مدعی یا یای نسبت در بملو شهر در نکه که بوبیند در ظاهر

نکه که خوار از شمر
خوار از شمر
و فارس از شمر
و شمر از فارس

مرتبه سی بیست و نه

همی

نکه بود که زمان شهر بار نر بملو برون شد در شهر بار بدان که مرخوش کشت
است که یک موی او بهتر از بملوست که مسکه اهل کو بهار دانی حذف
اولنور که مسکه اهل کو بهار دانی حذف اولو بوبی فالدی نکه که بوبی
ظاهر شد شدم با مو خطش کرم و کفتم چرا بیه و خوری نهادی
سلمان نیست مور یوسف است او چار با خاتم او سر نهادی بملوی و فارس
و دری که بر در لود در نکه که بوبیت دن ظاهر شد بیا مو کثری جادو
بدانست چینه و هم بملو چه فردوسی بوبیت ده بملوی جادو به فایه لایحه
بملوی نکه غنوم اعتبارا غنور بیت سابق ده کجی و فایه غنور و لایحه
مفتوح اعتبارا غنور آیکه جازر نو که که نشود ده فایه اولور مفتوح
اعتبارا اولنور نکه که عربی کرمی رباعی سنه ظاهر شد بیکدی که نکه زعفران
هر جا که می طریق بیزان شوی یک ناکه از بخت فریدون وفاد خشت سرحم
نارنج کجی و بیه او به ده فایه اولور مفتوح اعتبارا اولنور نکه که عربی کرمی رباعی
سنه ظاهر شد رباعی نه جامه و عربی که نه خواهد شد ناکه که بکام او خوا
شد منزل بکنا رباعی که و لب جوی کین کون جوب کست بخواهد شد
مذکور شد مشهور که بوشم ندن اکلنور که مذهب باطل تا نکه فابل اولن
ما اهل لدن اول زبان بملوی یله توصیف شاعر مذکور که رباعی سنه واقع
اولدر رباعی روزیت خوش و هوا کرم است و نر و ابراز رخ کلزار می
شود که رباعی بیل بزبان بملوی باکل زرد فربادی زندگی با بدخور
سان بملوی ده فصاحت بوغد و غنم رباعی غنم اشارت واقع بملو نکه نکه

نکه

اسب اسب خصوصه اهل سحر در نکه که بوبیند
ظاهر شد بیاد از نام فرسا و طرس اگر ناسب بماند از انکبوس و ستور طفا
نکه آت اولسون قاز اولسون ان لا اولسون دوه اولسون نیکو سحر و نیکو نظره
آن نشیند که در قیاسی در رباعی بشارت از ستور کشت چشم و نیکو دارا
باقاغت بکند با خاک کرم واقع اطلاله اوزر نه در خصوصه اطلالت با قاز اولنور
و کله تمام کلام که نیکو توفیق بوقر ستور نیکو نظره و ده اطلاله بر قید معجزه
حافظ الدین کردی و فایه سنه بیان انشد بوعبارت لفظ ستور لایحه و لایحه
الا اذ کان فی موضع بر کب الا بل ایضا بقر ستور لفظن اگر بماند او نکه کلن بیان
صد نده ابراه انشد کلام مذکور مذکور لفظن عربی اولاسن انفسا انفسا
چار بار ستور اطلاق اولنور بحر الغرائب صاحب که ستور طوار و راسم جادریست
ایقلوبه اطلاق اولنور و انشد انا مندر را که انوکس که بوبیت بر نر برین
ایده دوا سید در لرم بر کب در آفرین غنی معنای عام ترکیبی دن معنای خاص
نیکو نظره و در چار جوبه که نیکو نظره در آفرین غنی معنای عام ترکیبی دن معنای خاص
اما چار جوبه خصوصه راسن ترکیب چوچه و کله نیکو نظره اطلاق اولنور
اسب دوا و بیل در هر کیک آه و اسب و نور اما و سید و نر اول و فتن دوا
و نر که آیکه بیکه نیکو نظره اول کس اولنور وضع مذکور اوزر نه استعمال ایدیه
چین اولافله دوا دوا غنم دوا سید اولافله اعلام غنم دن اولنور
مذکور بارسد که نیکو نظره اولنور و انفسا و متقد و سید بیان اولنور که کرم
باذن الله تعالی اول فایه اوزر نه اولنور دوا سید معنای مذکور ده وضع اهل

مبالغه قصد ایدیک الف نون زیاد ایدر بملو اوزر نه که فردی نکه بوبیند
ظاهر شد کشته زبان و جابیت هست سخن گفتن بملو اینست هست
اگر بملو نده زبان باری تو اوزر نه بملو بملو بوالف و نون فایه و کرم
الف نون بملو بملو بملو بملو بملو بملو بملو بملو بملو بملو بملو
مباحثه بیان انشد راسن فارسی چه ده مستعمله مشکا که نسبت ده کسان
در لرم خسرو نسبت ده خسرو اوزر نه راسن فارسی نکه بیه فیض نیکو کسان
بیان اولنور بملو فیض کله نکه کسان عربی حال اولنور بملو نیکو فیض
و کله ربا به نشین لرنیک و فیض در بملو نیکو بر معنای دخی وارد در بملو
مفرد بملو مرکب فرقه بیان اولنور نیکو بملو بملو بملو بملو بملو بملو
زبانک معنای حقیقه آه تکلم اولنور عضو که عرب او که سان و نر که دل در
نکه که بوبیت دن ظاهر شد زبان در دوا نای خود مندر جیت کله در
کجی حزن لغو معناسه ده استعمال اولنور استعاره طریق اولنور اولنور اولنور
اوتر و کستان و کجی سعدی بملو کلام من بچار دران حالت بوبیت بملو که
داشت ملک شام دادن گرفت واقع اولنور زبان دن مراد لغت معناسه در
کلام مذکور که شمر حنه ای بلسان الیه فیدر نیکو کجی خا خا خا خا خا خا
تقدیر جعبه عارت بملو که داشت لغو اولنور غنی بملو شمر عارت سان و ده
استعاره و کون شایع در نکه که سابقا روایت اولنور حدیث نبوی و واقع در
سان اهل الجنة دن مراد جنت اهلک استعمال اندک لری لغت در دل لفظن
اول استعمال وارد در مثلاً بملو اولنور کب ده بملو در لرم

اسب

اوله غی برده. تفصیل اولون کمر که در زمین احوط اوزر نه ده استعمال اولونر نه که بو
 بیت لرد. واقع اولوبدر **ر** زابون مایان که آدی رفت. بر آلمان نه بر نهی
 خرامنه بر کهنه و آن زنی خیال نه بیاید بخر خرقی. زمین کیه اسمان ده مرکب در
 مانده آسیدن مان مافتن دن بله نجی در آس دکر من در صود کمر نه آسید در
 آسمانک معنای ترکیبسی دکر من بکر زور. دکر من کیبی در صواوزن عالم
 اچند دانه و کسند مدر دم. دکر من کیبی در صواوزن کرون. دونه دونه ایدر
 اچند کمن اون. قاتور دوند و کمر نه خراس در نه که بویتنه و ارفع
 اولوبدر **ر** بیش شهر عقل نجی این حواس. چون خزان چشم بسته در خراس
 ستان مکان مراد اولن برده ده استعمال اولونر مثلاً شهر بر نه شهر برسان
 بزار کوی بر نه بزار برسان طالعوبه بر سنگسان طالعوبه کوهرسان فوخولو
 برده بوسان در لر بوسانک صلی بوسان در بو یک آفرینلا حرف با حذف
 اولونشد کاه اولو حرف و او ده حذف ایدر برسان در لر نه که بویت
 لرد و ارفع اولوبدر **ر** بسان اچند کومش اینک اینک رقیب. اول فر
 دمش که با که ده بر خوشن مکان کرک. بسان چون کرک دی لر لر اینک اینک
 کم دیدکم اینک بر نه بوسان کرک. بهارستان با بسان قبیلندن دکلر بسان
 قبیلندن در اوندغی بسان طرف مکان در طرف زمان دکل در معنای ترکیب
 بهارستانک بهار بری در بسان فارسی بهار با بر نه اطلاق اولونر نه که
 ایسکندن اعم معنای ترکیب در نه که بر کله بهارک فرقه بیان اولونر نه که
 اولونر نه که کدر قاعده و مذکور متضاد کلسانک معنای ترکیب کیبی کلیری در

دلسان

خرفان ده هوسه ترکیب ظاهر در تلفظ ده دکل لامن سنانک سینه اولونر
 مزمل دل سنان در لر دلسان و مزمل اما کلسان ده و صله. جابر و در
 دلسان کیبی در کلسان در لر نه که بویتنه واقع اولوبدر **ر** ابن ابادست
 دل ای دلسان چشم ها و کل سنان و کلسان. سنان مشتق و کلسان
 دن اسم فاعل و معنای آبی در دل سنانک معنای ترکیبسی کوکل آبی در
 سنانک صلی سنان در خیم اولونر در لر فارسی بو صیغه ده ترخیم که
 آخر کلمه دن بعض حرفه قطع دن عبارت در شایع در مثلاً اما قران در لر صلی
 مانده دانته در **ر** **جزدان** **جزدان** بو ابکی اسم
 مرکب لفظ دان ده مشتق که لرد اما معنای اشتراک لری بویدر سخن دان که
 دان مشتق در دانستن دن اسم فاعل و معنای ترکیب اسم مذکور که نوزنی
 جزدان دکه دان مشتق دکل در اسم جازد در طرف مکان معنای مخصوص
 سابعاً بیان اولن سنانک بو تک ارا سنده ایکه جهت دن فرق و اورد بری
 بو که سنانک عوی و اورد طرف زمان معنای سنده ده استعمال اولونر نه کی
 مقدما تفصیلاً لندی دانک طرف مکان معنای اختصاص و اورد طرف
 زمان معنای استعمال اولونر انجی بو که سنان طرف عوی و ریضه خرنی
 اصطلاح اوزر نه طرف در مطروف احاطه اتماک که نوع اختصاصی اولونر بو
 معنای اولن طرف لازم دکلر دان طرف لغوی در مطروف احاطه اتماک که
 نوع اختصاصی اولونر اهل لغوی بانه غی طرف ده معنی در مثلاً خامه دان غول
 طرف در لر که اچند قلمورر جامه دان غول طرف در لر که اچند کیسوطورر بو طرف

کیمی

مان ۵۱۶۹

بوظرف اول مخلوق را در اخلاص و اراد و رشوت اعتبار کرد که اولی که ایچون دو
 زلش در خاندان اوک و ایر بسن اولین حویله در کلسان عربده و او که
 حرم و نور عرب خاقون لردن حرمه کاتب اندکری که یکم خاندان کاتب
 ایدر لرنگه که بوشن واقع او شد **ر** بایان بارگشت محمدرضا خان
 بنوش کلمه **ر** محمدرضا خان شیخ سعدی که در لودیکه هم خاقون و کس این
 فارسین منکوحه به محمدرضا خان دلد و ده باشه بلری خاقون و در خاندان
 و مراد اول در اصل کلام محمدرضا خان بایان بارگشت و کم شد در طریقه و اطایه
 سلوک و در تفتن اختیار ایدب بر بعضی دن ایکه عبارتله تغییر دن غرض بار لر
 مصاحبت ایدب به کار لر لیا و لیا که طبیعت انسانیه و قوت تأثیر
 بیان در شیخ و کم است که مذکور خاقون حضرت لودیکه هم محمدرضا خان
 نبوت او لشکن بیضه مهابت اول نبوت اضافله شرف بوشن خاندان
 عظیم الشان کنی فسلات ایدب فوغلایه خاندان اولی او که کل حاله مصاحبت
 کمال تأثیر دلد اولی **ر** چون اگری فاشلید اولی و مساز **ر** کوزا
 اولی لایب غره خاندان **ر** بیضه کلکله اولی تیغ کوهر دار کور که نفاذ اید
 کشی حسن جوار **ر** غرار **ر** تیغ زار **ر** وار هر کوزی
 بر مرغ زار **ر** کوزی بکنز بر مرغ زار **ر** بواکه لفظ مرکب دخی مشترک لر در
 کله و زار و اما معنای مشترک لر بود مرغ زار دن جز اولی زار هم
 جامد در بعضی لفظ آخر دن اشتقاق بود فارسین لول معنادن عبارت
 در که اولی ترک دلد دلد **ر** کوزی کلکله اشتقاق انکله تغییر ایدر لیشا ترک

این کلمه

این کلمه در یک کشت زار و سبزه زار که بنفشه زار که لاله زار که گلزار که
 معنای سبزه **ر** کلمه من کلمه بنفشه کلمه لاله کلمه گل کلمه زار کلمه گلزار کلمه گلستان کلمه
 فرقه بوران ظاهر اولدی معنای مذکور دن کاه و لور کوزی کلکله لای الحاق
 ایدر لرنگه که بوشن طریقه در یکم کلمه زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار
 باقی لای در کشت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار
 غیبه ایدر کل باقی در کشت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار
 معتدل است **ر** در نیم نیم راه که در کشت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار
 و دلدی در یکم کل در رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار
 وضع آخر موضوع اولی که در کشت زار و رشوت زار و رشوت زار و رشوت زار
 کل خوش بوی در جام روزی **ر** رسیده دست جوییده ستم **ر** بد و لقمه کلمه
 یا عیب **ر** کوزی دلا و زینت ستم **ر** بکفامن کل با جبر بودم **ر** و یکین
 با کل نشستم **ر** حال منشن در من انتر کرد **ر** و کرم من همان خاکم که هستم
 کل اولدن مراد کل در کل نمایند مراد باقی در ظرف مخصوصه کلدان دلد
 ایچون کل طور دغدغدن او ترود و قاع و مذکور منقضا شیخ مرغ زار رشوت
 بره در که اورد **ر** قوش جوی اول مرغ زار و کلمه ترکیب توصیفی لای مرکب
 معتبر زار رشوت و در زار بدن دن اسم فاعل در معنای زار لای ایدب و در کوزی
 مرکب ده و توصیف در زار او کلمه صفتی در جمله بر اسم فاعل و لشد کل
 اما مرغ زار وضع آخر لای اسم خاص اولشد وضع ترکیب او زر نه فاعلش
 دلد در اول سیدن بون ده زار مرغ متصل باز لر او دن ده منفصل

باز لر فاعل و اما رعایت اولی **ر** تیغ زار **ر** شکر بار
 بواکه لفظ مرکب دخی مشترک لر در کله و بارده اما معنای مشترک لر
 بود تیغ زار که بارش معنای مشترک لر بود کوزی کلمه بواکه لفظ ظاهر
 در خسته که لخت او را سرشت **ر** کوش در شانه بیاض بهشت و زار جوی کلش
 بهنگام آب **ر** تیغ انکین ربی و مشکاب **ر** سرانجام کوهر بکار آورد **ر** میان
 میوه **ر** تیغ زار و میوه بایبار که فرقه و ارد و میوه آدم بیچشش در خصوصه
 بار مطلق اغاج ده بنیش در کلمه او نه آدم یا سون بود که کلمه
 بسون نشا بود که کلمه ترکده **ر** او که کسدان در لر اول بر نه بلید در لر بار که
 بلید و فرقه و ارد و ترکده و چه تغییر او زین بیان اولوشه که کلمه ترکده بار که
 بار مشتق و بارانیدن دن اسم فاعل در اصل بارانیدن در ترجمه اولشد
 معنای یا غدر تیغ و بارانیدن ترکده در که معنای و ارد و برینش بیان
 اولوشه **ر** داس **ر** کوزی **ر** جوق زمان کوزی
 کچور دخی جوق **ر** کوزی بر بوی بخلای و لر کیم **ر** کوزی دخی و لر کیم
 لفظ لکه ایکسه **ر** مشتق و کیم در کیم و مشتق دن مشتق در معنای طوت
 در دارد **ر** امره کشتن دن مشتق در معنای صافله در خاطر و حفظ
 اولی نشنه یاد داشت و لر امر کیم و ارد و لر اولی اعتبار لکه کیم
 دارد لر دارد و کیم **ر** در لر کیم بوبیت **ر** واقع اولوشه **ر** ناهجهان
 رکیم و ارد نهاد **ر** و لر کیم جهان ندارد یاد **ر** و لر کیم ترکده و کیم
 طور دن اغاج دخی دارد لر کیم بوبیت لردن ظاهر در کشتن زار کیم کیم

زبان

زبان لای بر این بین و بار **ر** مکود که آن بود چارم سهر نازم سهر
 باز که آن بود مهر و ارد و ارد **ر** جان باز این اطلاق اولوشش دلد در
 غر انقباض حاجه جلیقه او بله صافش غلط انقباض اولوشش قوت ترکده و
 اغاج دن در لر کیم و در معنای ترکیب اغاج دخی در سیدن دن
 سبب اسم فاعل دلد در خسته فرقه و ارد و ترکده بیان اولوشه که کلمه
 باذن الله تعالی **ر** جهان داس **ر** جهان بان جهان دار که
 معنای جهان صافش در اصل جهان حایت و رعایت اندکری اعتبار لای با کیم
 جهان دارد لر **ر** نه بان او لورس جهان دار کیم **ر** اولور ایدر سدن
 جهان دار کیم **ر** جهان دارد **ر** دار کشتن دن اسم فاعل در اولی دخی
 معنای او در بان اسم جامد در معنای کونه دخی در باغ کورب کوزی کندن
 او تر و باغ یکیم **ر** باغیان در لر کیم کورب کوزی کندن او تر و کیم یکیم
 بان در لر حواد **ر** اولی نادر کورب کوزی دخی و نیشا در لر صفت حاجه صفت
 کوزی کیم کوزی کندن او تر و کله بان در لر کیم با دان و کیم استعاره طریقه
 بل کوزی در خسته نشیه اولوشه کوزی **ر** و دیمان و مک دخی و نوع توسع و ارد
 اول کیم کوزی کوزی دخی دلد در کوزی حذمتی کیم لای و اول کله کوزی در کیم
 بان دخی و بلید در برینش کوزی کندن مراد او کیم صفت و اما معنای اهتمام در
 بکلمه امرن قیاس و اهتای اولی کندن او تر و کیم نشیه یکیم **ر** با بیان در
 با کیم معنای حادیت و رعایت در کیم بوبیت و ن ظاهر لور **ر** برست
 باس خاطر بچار **ر** کان یکم **ر** بر ما و بر خای جهان کوزی جزا **ر** قاعده مذکور

[illegible][illegible][illegible]

تا نهند بویله بیان انقدر عبارت بود که بعضیا نقل و لنور آن سرانجام
الاسکندر رفت فوصف لها الطایفه و ارضا ذات سواد طیب و اشار بالواقع
صفحا مسکنا یا یا فلما طابت کجاده و کذب بالتمه هو المینه فکذا یعول بدمر
اسیانی کذا لکن لای فرقا انما مندر نشه که بویتن ظاهر و اورس که صورتی
دو لرونه کذا ۴۴ ابردی بوحسبک ایون کرنگ غلط انقدر در دستا
مرز در و رستن دن اخذ اولنقدر انکینه اعتبار بل کوبده اطلاق او لنور
نشه که بویتن ظاهر ۴۵ قول بیستنوی اوستانا کو عقل و مدطن در دستا
کا اولور و اده حنف ایدرل رسا در لرنه که بویت ۴۶ واقع اولور ۴۷
۴۸ که در رسا بود روزی و شام ۴۹ با عاقل او بود شام ۵۰ مزارعت است از
اعتبار بل کوی ایدرل رسا ۵۱ در نشه که بویتن ظاهر ۵۲ زن نو ایدرل
درم چینه ۵۳ شهر آسود کشت رسا به نیزه نظای که بوکلاندم م در ستا به
شهر ایچی زندان کلور ۵۴ آن قاجار رسا به یکجای ۵۵ دوشای و مشی در
اصابت انما حیدر
برسه مفرد در برسه کرکب در لفظ خدای که مفرد اول معانی صاحب رسا
سان نرکه ده اندن لته در مکمل تغییر ایدرل مشاعر صاحب فقه ویر
بسم خدادر نرکه کش لته در نشه که بویتن واقع اولور ۵۶ بیستم
هم قرین پشت ۵۷ خلقه سوی او کشید انگشت ۵۸ قرینه صاحب که کوی لته در
خدا در لرونه که بویتن واقع اولور ۵۹ سر که از دست ریخ خوشن و تره
بهر از انان ده و خدا بر ۶۰ کشور رسته و کشور ۶۱ کشور خدا در لرونه که

[illegible]

جو

[illegible][illegible][illegible]

طایفه یکی سده رنگ در رنگ که او رنگ بزرگ فرقه بیان اولوندی برده تفصیل
اولونسه کرد بادن الله تعالی معیار رجائی و بحر الغرائب صاحب لری رنگ
حبله معناسه کلدن عاقل و لشکر و رنگ معناسه در لودر انکه در لود
لون و جنگ برده و بجم دو کون رنگ در رنگه کلدن کلکون و صفی
پوینده واقع اولوبدر **جوخ** دید آن دو باد رنگ بسته صبا پر
دو کون رنگ بسته در لودر لودر جنگ برده بجم کونا کون در رنگه کلدن
واقع اولوبدر **آبزار** لاله ای رنگارنگ وین پرازمه های کونا کون
کون کا اولونشید انجون استعاره اولونر مثلاً کلکون میگون کند کون
در لری بجم لونه نشید قصد اولونسه میگون در لودر طعم ده نشید قصد اولونسه
بجم **باز جرخ شاهین** طغان جنه مطلقا
باز در طغان صافی بجم باز دار در بر بو یک طغانه شاه باز را با جوا و جوا
اعلام غالبه دن اولوندر مطلق ذکر اولونسه مراد جاف اولونسه که پوینده
واقع اولوبدر **ره بط** باز تیر آهنک میزد بر فسی یک سله شاهین
جنگ میزد باز سفید و سر لمره آف جاف در کسان رنگه ده او کون
در لسان فارسین اسکندر قوش هوا ده جرخ کیه دو نکلدن او تر و جرخ
در رنگه که پوینده واقع اولوبدر **باز سفید** آفت طالس و قاز
جرح کونیه شود چشم باز بهمان بیت آف جاف در خن پروازی طغان که
کوی باغله نور طاسله فانه آف در دکلر باز فانه دن مراد جوا معناسه
باز لغت مشترکه در بجم معناسه کور جمله دن برسه ده آجوا در رنگه پوینده

اولونیه کلدن ظاهر **نظم** شود از هر بیان کردن فراز بجز رنگ
کسیه دین باز باز کاسه کا اولور و لوه تبدیل ایر لور و لور بر واز
اوندر آف بر باز در و زوانه اوندر در آف در واز در اولونیه
قابو که فاش لری اولوندر آف آجوا کور یا بلر در واز در لری فاش
عام ترکیبه دن معناسه خاص بجم نقیچون در رنگه کلدن سا بقیا ان
بحر الغرائب صاحب تک جمله غرایسند بری بود که هر یک معناسه
بلبان و بدکار قوش در که عجم صف در لودر منش در بلبانله جافری
ایماندر صف لسان عربده جاف کاسه در پروازی طوغان لور که هوا
پوننه جرخ او در لری سفور اولون بلبان اولونر مشا هین اولون
جمله سنه جرخ اطلاق اولونر خصوصیه بله سنه ک و شاهینک علامه
لری وار و شاهین بیت سابقه مذکور در سفور انوک کور پوینده
سفور بهمنستان مشه طوطی بلغا کین شفا سنه ک معقبه در
قاز بط قاز لفظ فارسیه در رنگه باز که بیانده
ذکر اولونیه دن ظاهر اولوبدر بطه قاز ایکه بر جسن و رنگه سنه که
ترکه فارجه قاز و بجم بطه در رنگه که پوینده واقع اولوبدر **دنگ** باز که
چندین خط است تذکره جان ندر و بط است **کوسفند**
میش عزم بونلرک دخی جمله س بر جسن و رنگه کلدن
اهلیه در عزم دخیه در ایل و ایلوچ فون اولونر بجم اولون
ار کلک لسون دخی اولونر کوسفند در لری جمله سنه ک و تاسن سنه ک

نیکه او که اوید در لری رنگ در رنگه که پوینده ظاهر **بقا** بقی
شیر خدنگ نه کرد صحای چین راز رنگ رنگ دخی معناسه
سابقه بیان اولوندر **کوز** بونلرک دخی
بر جسن در خا اهل سنه ک دی در کور دخی سنه کادی در هر یک رنگه
در رنگه که پوینده دن ظاهر رکوش خربوش و ویکر کوش کین سفیر
در نیا کوش کور که ترکیبه قولان در رنگه که پوینده ظاهر **کوس**
بجز زهره بر ناز و رنگ **بیلکام** و کرک سبت رنگ پا و کرک پوی **بهرام کور**
مذکور صید و حبشک شکار نه زیاده مشغول اولونر غنن او تر و او که نه
اولونر **کوز** کوز اولونر **بهرام کور** کوز که بجم صید قلای آله کور **کوز** نه
بر کور **بهرام کور** که دست کرم به بازوی زور **خوک**
کوز بونلرک دخی ایکه بر جسن در خوک طعمه کلدن کرازی
ظاهر در **خوک** که دندان کرازی نود طعمه کلدن کرازی
کرازی کلدن سنه کادی در رنگه که بیت سبدن فیم اولونر آف لودر جمله
دسیف و سنان دن بی بجز اولونر غنن او تر و بهادر لری کرازی
ایدر رنگه که پوینده و کلدن بیت لودر واقع اولوبدر **کرازی**
آند بسان کرازی دخیه بر افراخت هفت باز **کاو**
کوز بونلرک دخی ایکه بر جسن در کا و اهل سنه کادی
کاف بجم بله که پوینده واقع اولوبدر **بذیرفت** بهتری باز و صبا
نکو و آرموت کا و با منبر ناو کاف عربله بهادر معناسه در کا و کلدن
نکر آرمون کا و با منبر ناو

اولونر جنسک سده در نظم شین ام که بقصا کوسفندی گفت **کوز** زمان
نخبرش زتن برید جرای هرین خاری که خورده ویدام **کوس** که کلدن
جرم خورده خواهد دید **میش** خصوصیه بله فون و راه اولونده
میش در رنگه که پوینده واقع اولوبدر **کرک** از مهب عدل تو ایدر
و بارق از بجم میش بدر که در کلدن **بحر الغرائب** صاحب کوسفندی
میشدن فرقا انوب ایکه د قویله تغیر لودر قیون در کلدن
اولونر میشدن و دیگر میشدن لودر و دریا سبت انجون و لون
ناکیده انجون زیاده اولوبدر رنگه کوز کوز لودر یا بله نکلدن معناسه
کلکه دخی اولون فونده میشدن در رنگه که کا و میشدن بیان انکه ذکر
اولونر کلدن بادن الله تعالی عزم غین بجم رنگ منبر سید وای بهادر لری
بابان فوجی در کلدن رنگه که او که آفری فوجی در لری عزم و کلدن
پوینده ظاهر در **سنگ** بیلکد نره یاز بد جنگ **جود** کوز بر عزم یاد
بلیک **عزم** غینک منبر سید اولونر بجم لودن ظاهر اولونر **سنگ**
عاده که از عدل کرد به پیش فرین منبر عزم **عزم** در با نام او اهل فضل
وصلایه بر آسوده انداز عزم و ریح و کرم **کرم** کافک منبر سید بقودر
فوج عزم و دیگر بجم بجم دن ظاهر **مرکز** جوا زنا جهان
جوع عزم زبان با تو ایم دمان **بزم رنگ** بونلرک دخی
ایکس بر جسن و نره ایل و اطلاق اولونر بجم بجم دن ظاهر **بزم** بزم
چو کرد آخرین خواب پای خود رود در کوی قصاب **بابان** کلدن لسان

کمان چرخ زنبورک

کمان مطلقا باید رفته که بویست ده واقع اولدیریم لبیکه افق کمان
تدن کمان اولدیرک نیز نظردن چرخ خصوصیل بر نوع بای در که قاسیه
برک اولور قورلدن حلقه کی اولدغدن او تر و نشیه چرخ و مشر لور
بریکه بویست دن اکلور کجک تر باشد چرخ نیز برین برین آمدن
چرخ زنبورک ترکیدل ده جکره دیدکاری درنته که بویست ده واقع
اولدیریم زنبورک زنی زنبورک از دور مشک سینه چون خان زنبور
زنبورک اوندن عریف اوئندیر **ترکش ترکش**
قربان ترکش قبور درنته که بویست ده ظاهر در غی شدوش
سازنجکره که ترکش ترکش پزان ترکره که بویست فغان ملک ملک
فرشاندی و یک برده عجم برست قربان و یکش درنته که بویست ده واقع
اولدیریم چرخوش گفت کرکین بغیر زنجوش چرخان یکا زبرست
و یکش ملک اوقی طورن با نیکش درنته که بویست دن ظاهر در
ترکره که بویست کمان و من بود عاقبتش تاب زانش بود بای طورن
قربان درنته که بویست لور اکلور زنی راست روئش برکیش بای چرخ
چون چکره شوی که چو کمان لایق قربان باشی کمان اولا زقید قربان بدر
برون آمد از پوست مار و کسری بیت اول ده یک و قربان یک معنای
ایهای لری در اول و کراول من لرحققا مراد اول من ترکش دن لوک
منه سدر قربان دن اول معنای که اول حسا در یک ده او که قربان در
ترکره

انجید

انجید و یکش ده قربان و لغات مشترک دن در یکش خصوصیا بدینده
معنا سنو دستمال اولور بدیکش یکش و درنته که بویست دن واقع
اولدیریم یکا ست صون و حال شکل یکش بکوسور که مدی و بر پاکیه
شیر شیر
تیغ مطلقا نیز و یکش دن در دور دن اولسون غری دن اولسون فی تیغ
و دکلرین دن که بویست و لوق اولدیریم جهان را خلقت این آفتان داد
که تیغ از تنک عریانه سدا ازاده کوندر و درنته اوقی درنته تیغ درنته که بو
بیت دن ظاهر در زبان تیغهای نیز و تیر شده در کاسر ها چنان کبر
طالع سر بری ند تیغ درنته که بویست ده واقع اولدیریم مرا گفت
بنکره بر تیغ یکست چور تیغ یکوش که ار هر جیت تیغ اصل نیز در
غینه تبدیل اولونشدر که تیغ ده تبدیل اولدیش کبی که یکک اصلا که بر دنته
بویست ده ظاهر در بر آست جم زود راه کین غنی جیت تارک و باوق
میخ لغت فارسی ده بوا یک حرق بری برن تبدیل ایدر لری غینه تبدیل ایدر
لین غینه زاب تبدیل ایدر لری با زبار در اصل باغ یار در معنای کبر
باغ او کار جی در که او که ترکره دل ده باغوان در رر شنبه خصوصیل
فیج ایچون وضع اولمندر نه که بویست ده قلی اکلر ظاهر در شکهای که
یکش از سنان سیر جو برک کند ما خور و شنبه و یکک بای نیز از اب
کره در برن مشبهه را کره آشام شنبه اما خچرک اول آن مو و در
ترکره دل ده او که خچر در لری خاص بودر مذکور آن مو و فیج بویک غنی

کمر رفتی

و لغت اطلاق شایع در نه که بویست ده
چون اولدیریم صحنی زدم
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره

خجور درنته که بویست ظاهر در شنبه ام که بقصا کوسفندی گفت دران
زنانا که خجور شنی برید **زوبین خشت**
دوباش زوبین حربه در خشت حربه تک طمانه در مغایره لری
بویست دن ظاهر در سیر هر کفر خشت زوبین روان بکشد با خشتهای
کران و جمدکور اوزر بری برن علا قری بویست دن ظاهر در بیت
در خشت خشت زوبین زکره جوش پس برده لا جورده کاه اولور
حرم تک کند و در خشت اطلاق ایدر لری زانته که بویست ده واقع اولدیریم
بای لای سوزی بیل باور در خشت اکلر بر و میل حقیقتا شست
دموری درنته که بیت سابق دن اکلندی بویست دن ده اکلور بیت
بر آمد در خشت تیغ و خشت کوکیت هو ایزرین لاکش در دور
بایض بسا اول ترک اندکی آله زجر در که اراقی طورک و بوخلی یکا کرک
اولدیریم وقع ایدر معنای ترکیبی ده او که ولالت ایدر لری سرخا جزل
زند دور باش که آتش نشد بر سرش نور باش بویست دن اکلن اولدیریم
اوچی سوری اول و صافک دور باشای روی مجوفی دوزبان آخته
بر دشمن ساه دکن دن اکلن اوچی ایک چتال اولافی در **ناجی**
دهره کزک ناجی سانی ترکره
ناجی و دکلری در اوئند تغییر اولمندر دهره باله درنته بویست دن
اکلور جوز دهره بره لوانه درخت شدا زخان و دولش باغ
وخت باغ بود انجید دمی دهره دهره در ترکره دل ده ماهره اوئند تغییر

ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره
ناله و بر جوب جکره

اولمندر

اولمندر کزک اوچی اگری و مورد که بیلان لرا اولدیکه باشد اور رلر
نه که بویست دن اکلور بران کونه ناسیز و بیکست زجر کزک است
در خون شست اکلر کزک اگر سکه آفرین کاف کاف نقشه در معنای
ترکیبی و کدوبه مناسب در **بنده غلام کزک**
رحی برستان برده بنده مطلقا اسیر
اوکلر اولسون و نه اولسون نه که بویست دن ظاهر در سباه اندر ابران
پرکند برنده زن و مرد و کودک هر بنده غلام سان فارسی ده نور عتقا
درنته که بویست دن ظاهر در غلامی کوکین بیوند باشد بنده یکد خو
پشاوند باشد سان غنه ده که غلام قر آله شامل در خراغرا بیجا
تک جمله و غرایتدن در اول کلام که غلام غنیر بن سولش در بوعبادنه
که نقل اولور غلام قول و اوغلان لفظ غنه در جملع غلام در لری اما فارسی
در خجوع استعمال اولور قول معنای اولن غلام لفظ فارسی در اوغلان
معنای اولن غلام لفظ غنه در ایکس فرق آنا بوب خطا فاض انشد
بنوئیه غلام دن فرق آنا بوب بن قول عید معنای سده دندر اون ده ده
غلط انشد غلام باره که ترکره دل ده او که در لری ساه قلام باره در لری
لفظ مرکب در غلام باره دن لسان فارسی باره آله درنته که بویست دن
ظاهر در شست از بر بای و نند بای می رفت باوی سی رزم سازندگو
ملفوظ معنای ترکیبی ظاهر که ملحوظ در کیه بنده یکد و نه که
ترکره دل ده قربانی درنته که بویست ده واقع اولدیریم شراب غنیر و نقل

نته که بوبیت ده واقع اولویدر ای سکرانش سوادای آن مکین رسن
 دو و بیچانچ دل زین آگون جنبه کشت تا ب فورم و فورم اول
 نشسته بر باب در لغت فوشن اوله نیم باب در لغت فوشن
 در قوری بوزلیوب طون زلف تا بدار در لغت فوشن بوبیت ده واقع اولویدر
 کفتم نه برین دلم آن تا بدار زلف کفتم که مشک ناب ندارد قرار تاب
 تاب تا بیدن مراد حرارت در باب لغت فوشن که در معانی متعدد ده و در
 اولویدر تا بدارک معانی ترکیبیه تاب صافلی در دار اسم فاعل در فوشن
 دن که حفظ انگ معانی سنده در لغت فوشن صافلی تاب بلی بلی فرق انا مشدر
 تا بک معانی سن بیانچ معانی کلور و بشدر لسان فارسی ده آنگه
 برین بر نه عطف ایدر بیچ و تاب در اول عطف مغایرت دلالت ایدر سده که
 بوبیت ده واقع اولویدر سنده بیچ و سنده تا ب ختم فورم و فورم غیرین پیش کم
 تاب اسم در تا بیدن دن که فورم در بولکلن خاص معنی در بر سنده تا بک فاش
 اسم بر بولکلن در لغت فوشن در لغت فوشن بولکلن در لغت فوشن و در لغت فوشن
 بروش فوشن اوزر نه فورم بولکلن رسن تاب در لغت فوشن دخی بولکلن
 در بولکلن اسم لرون جز اولن تا بسم فاعل تاب تا بیدن دن تا بیدن صیفه شکر
 لازم ده کلور معنی ده کلور اسم اولن تاب که معنی ما ذکر اولویدر لا زدن
 ما خود در فاعل و تاب معنی دن اخوذ در موافق ده در
 قدن جولان شکر کندن او تر و فاش اصل تاب در بولکلن تبدیل لسان فاش
 شایع در مثلاً اسفهان در لغت فوشن ده در لغت فوشن ده بولکلن در اسم فاعل

طون فوشن

طون فوشن در معانی اصلیه باب ده بایله اسم فاعل در با فاشن که طون فوشن
 معانی در با فاشن که ترک اگر با فاشن در اولن در معانی اصلیه طون فوشن
 اسم فاعل در فعل مذکور دن چوبیه بایله طون فوشن او تر و بایله
 باب در لغت فوشن بوبیت ده واقع اولویدر سکرانش سوادای آن مکین رسن
 چون کارماندر سکرانش بکاف چوبیه بایله فاش و در لغت فوشن بکاف
 دکلور موی ده عمل موافک اولویدر بکاف **تاب** **توان**
توشن **زور** تاب طاقت در لغت فوشن بوبیت دن ظاهر
 محیط با تو برو زخما نکیر بای سهر با تو بکام کین ندارد تاب طاقت
 فاعل دکلور بکاف بکاف تاب تا بیدن در طاقت بر حالت دن عبارت در که
 بولکلن فاعل کشته ده اول حالت فاعل توان کچه در توانا کو جلور بکاف
 شکلیه کیک بکاف صبر در شکلیه صبر لور در زبده اولویدر توان تا بک
 غیره اولویدر بوبیت لرون ظاهر در چنان بکاف اولویدر کوبه نشن
 دو دل دار داز تاب و زور و توان چنان کرد آخر که کوبه بکاف
 نشن ابر آید روان بولکلن زور کف دخی اولویدر بکاف مغایرتی ظاهر اولویدر
 زور اولویدر در که کف در امانه حال لور توان خلق اولویدر کف
 حال اولویدر کف صافلی نه زورمند در لرون لور معانی حاجت مند که کف
 معانی حاجت لور اولویدر حالت کف عاریه اولویدر امانه توصیف مند در
 نیازمند در مند که نیاز ده در ده زور حاجت کف امور عاریه دن
 در اول حالت کف خلق اولویدر امانه آخر کف که الف در بیا ده بالاد

صانور اولویدر بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 معانی است در معانی آید در مرکب در حلقه یار دن هوشک معانی بقا
 بیان اولویدر اوزر نه اوک در که لسان عرب ده اولویدر تمیز که تغییر در
 تمیز دکلور بر حالت در که عقل حلقه نشن در آدی خبر فوشن نشن فوشن
 او بکاف فوشن ایدر حوشیا رک معانی ترکیبیه هوشک کف یار و معنی در
 معنی لغت فوشن در مرکب در بکاف دخی بکاف در لغت فوشن بوبیت دن ظاهر در بکاف
 و راهوش در زوا لسان بود بدست تم پور دستان بود خرد عریه ده
 بهیره و بکاف سده در که بوبیت دن ظاهر در سهر اولویدر کف چشم خرد کور
 پس اندر خرد مند افکند زوا اول و صفه موسوف اولویدر بکاف بکاف
 معانی خرد در که لسان ترک ده اوک ایدر در لغت فوشن بوبیت لرون افکند
 ای جرح ذکر دخی تو خرد مندیم آزاد کن که لایق بندیم که میل تو بلا خرد
 نداشت من نیز چنان اهل خرد مندیم سحر چشم بصیرت آچلی واده
 اول اعتبار خرد کف امانه توصیف مند اولویدر **سرام**
سرام سرام مرکب در بکاف سرام در که بکاف سرام در که بکاف سرام در که بکاف
 معانی باش در بکاف سرام در که بکاف سرام در که بکاف سرام در که بکاف
 اطبا اصطلاح سرام سرام کف بکاف سرام در که بکاف سرام در که بکاف
 بکاف در که برده اولویدر اوک ذات الجنب در لغت فوشن سرام در که بکاف
 اصل و عجز و غلبه استعلاء حقیقه مغلوب اولویدر سرام در که بکاف
 بکاف سرام در بکاف سرام در که بکاف سرام در که بکاف سرام در که بکاف

اولن الف بکاف زور اندک بکاف توان مند و در فاعل و مذکور بکاف بکاف
 اولویدر فوشن اصل ده قوت کاف اولویدر امانه حذف ایدر فوشن در سنده
 اولویدر فوشن اندکدن او تر و زور نشن در لغت فوشن بوبیت دن ظاهر در
 در و در زور و زخم و در شود بکاف سرام و بکاف بکاف فوشن فوشن
 بکاف از و فوشن دکلور معانی فوشن که قوت در اخفاص اولویدر فوشن
 در آخر فوشن حرف ها امانه اختصاص در که بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 قوت اولویدر اعتبار لاجزاق دخی فوشن در لغت فوشن بوبیت دن ظاهر در
 بوشن بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 الف فوشن بکاف معانی سرام برین بکاف فوشن انا مشدر **هوش**
خرد هوش شول حالت در که ترک دل ده اولویدر حالت دن
 او بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 علقه و راست بر حالت در عقل خلق در اوک بکاف بکاف اولویدر بکاف
 مند اوک امانه توصیف و بکاف هوش علقه بکاف اولویدر بکاف بکاف
 حالت ایدر بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 نماند موی ریش خود که چند است هوشک بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 عرب ده اوک امانه در کاف اولویدر هوشک بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 نشن کف و بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف
 بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف بکاف

صانور

بانه سويلين بکا چون دل و جندن با نرسن با سويلين بکا بلا اشیاء
اول چون لغت مذکره در تشبيه معناسه ده کلور نشکر بويت دن ظاهر
که خلوت مارا نتي از رخ بفرستيد چون صحرای جهان سر بزارم
بسته سابق ده بومعنا بهام وار در بک اول مضامک ارا دین بیده معنای
کلام نام اولور بکا اشیاء که فی کیم اولور است لری حلقه سنده دکت معاد مست
منه در بر مقام ده کیک معنای مناسبه تحمل کلام مذکور زیاده لطافت و منیده
تشبيه معناسه چون بر سر مرکب دن جز اولور و اونه حذف ایدر مثل چنان
در لر چنین در لر نشکر بويت ده واقع اولور در چنین است رسم سزای دکت
کهن بشت برین کهن بشت چنانک چنانک صلی چون آن چون این در
گاه اولور اصل و زنده ده استعمال اولور لر جوانان در لر نشکر بويت ده واقع
اولور مکن بک جوان بینه جزا کوکار باشد بیک سزا چون بینه ده در
نشکر بويت ده واقع اولور در چنین بود کتی و چنین بود کمن مهربانی
کمن کمن بود چرا جیم غمی بک رسیده لغت مرکب در کس با بیا ن اولور
بر جوی چه در نه معناسه غم نشکر و بیک بزه چه چیز است در بر جوی در لر
لسان فارسی ده را شول معنای افاده ایدر که نر کافیه و اوندن انجون دیکه بیه
ایدر لر مثلاً انجون دیکه بیه حدار در لر نشکر بويت ده واقع اولور در
حدار ایدر بیه انجون دیکه بیه بقیس که می باید که خورده است و با کس
کران دارد مفرد انکستنه مذکور که متغایب جزانک معنای بچون در
نشکر بويت ظاهر در برار و زجکس کرد بدیند که تا جتن سپهر بود خوش

شد

شد چرا بیک نغمه سبده تلفظ ایدر اما اصل چه اولوب غدا انکستنه بقیس
اولور او بچیک چکر سبده تلفظ افصح در لر نشکر معناسه چه مکور در کله
رانک معنای مذکور سبده ان غدا که نام تعقل معناسه در لسان فارسی
مذکور کله غالباً اداة مفعول اولور مثلاً زید را بکو در لر معناسه زید سولید
زید را بزن در لر معناسه زیدی اورده یک در مذکور اداة اولور زاید
واقع اولور کلام چکر سبده افاده انکستنه که بويت ده و نشکر و انکستنه
آخاب کویش را سینه را بچشم می نه گوشت **چه**
چیر جیم غمی بک رسیده سبده با بیا ن اولور
اورده لسان فارسی در شول معنای چون وضع اولور نشکر دله و اوندن
نه ایدر تعبیر ایدر مثلاً اولور در دیک برده آن چیست در چیست کما صلی
است در نشکر بیک صلی است در ترکیب او بچیک فاحش اولور الف
باید مطلب اولور نه دیم و بیک برده بچیک بک بويت ده واقع اولور
نه دیم چه کوم چه رنگ آورده کست اوزیر کست دم چیز جیم غمی بک لسان
دک نشکر معناسه در نشکر بوی بوقدر دیکه بیه غم نه چیز است در نشکر دیکه
برده نا چیز است در نشکر بويت دن ظاهر در بکفتان کل نا چیز بودم
ولیکن مدته با کل ششم چه ده کما اولور نشکر معناسه استعمال اولور نشکر
بويت ده واقع اولور در مرغ انجور که چه بود نه بر انجور که چه بود
چه نه بودک معناسه نشکر اولور در چینه دن مراد و بیک دانه و اسام در چیدن دن
ما خود در **چون سا مانند و شن**

چون جیم غمی بک لسان فارسی اداة تشبيه در نشکر دیکه بیه بويت
واقع اولور چون عارض توما بناسد و شن مانند رخ کل بود در
کلشن کما اولور آفریدن نونه حذف ایدر که خود لر نشکر بويت ده واقع اولور
فرو آمد بشت باره چون بهاد جوسینه بوسه زده برای شفا و تعالی
اولور چونک دچرا آفریدن نون حذف اولور نشکر بويت ده واقع اولور
چو مرده کنونی فغان شود مراد سخن مرده فغان شود مانند تشبيه و نظیر معناسه
در ماستن دن ما خود اولور اسم در ماستن بکر کت شفا و نظیر بوی و بک
برده و غم نه مانند در نشکر بويت لرده واقع اولور نشکر دو کانه در جهان بود
از صفای بکی دکر ز چند این بکی در نزل بک نشل وان دکر در فصد بیه
مانند مانند معنای بکستنه وار در او بچون دکر بکستنه دن سبده لغت قابل
دری مانند و مکر اما چونک معنای بکستنه بوقدر او بچون دکر بکستنه دن
سبده لغت قابل دکل در نه چون دکر بکستنه دن بکستنه معناسه مراد او بچون اما چون
دن استفسار مراد او بچون بی داخل اولور و بی با بیا ن اولور و شن
دخی لسان فارسی ده اداة تشبيه دن در نشکر بويت دن ظاهر در آن خورده
کرانمانداز نما چون اولورک مهابت مانند اولورک نشل اما معنای بکی
معناسه دکل در او بچون دکر بکستنه دیکه بیه چون نود نوروش تو دکر
دکستنه نشل در نشکر دکر بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
که این بکستنه مراد و راند بکستنه فغان و نه تبدیل اولور نشکر سا و
اداة تشبيه دن مثلاً سینه تشبيه است لر نشکر در لر صلی آسای در نشکر بويت دن

اولور

اولور سبده بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
چشم شب بیا ن کما آفریدن بانی حذف ایدر آسای در نشکر بويت ده واقع
اولور شفق کشت زمانه مرا غلام صفت در بوق کشت سعادت مرا مرید
آسای کما اولور الف نونه حذف ایدر لر مراد باج معناسه سانک نشکر
بويت ده واقع اولور ملاذ و اولور سبده بویا سخی کر سله هند کستنه
سوی چنانک سبده سبده سبده سبده سبده سبده سبده سبده
سراسر سراسر سراسر
سراسر معناسه دکر در نشکر بويت ظاهر در جهان که چه سراسر
زار است برهنه با مر و انکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
مقابل و مساو معناسه افاده ایدر انکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
اولور اول معناسه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
برابر لر انکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
ساوات و علم اولور معنای بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
انکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
کک در صوفی کک کما در برابر لسان بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
اول معنای ظاهر در لسان بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
اصلی بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
در مساو ده استعمال اولور بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه
ساوید اولور انکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه بکستنه

زهدی از شاهان
ز هندیان

ایک طرف چنگیز اولوب بر جانش علی بنوئنه معای کش کش بولور چکا چکان
یونک کچه در تنه که بوییت ده واقع اولدر **درب** چکا چکان خیمه کچر دون رید
نهند وستان خون بخون رسد **درب** برده ایک رنگه لری بری بره مقابل بری
عالب اولوب بری معضی الواسه رنگارنگه لری برخلد ایکلی درلوشه و
مذکور او زرد کونگون درلر بوقیاس او زرد ایکلی باش بری بره مقابل و ساق
اوله سار در معضای ایله او زرد دم درلک اول حاله لازم اولدغی
او ز غلبه و استعمال معضای لاری ده منزه و حقیقه وارشد درلر کچر لری
دسر لردیز معناسدر خاطر کلن اول لفظ دن متبادر اولور شول قاشکه
بنک بنک کل کل اوله اتوغه بدیز اوله سار د و کلر بو اعتبارله دس
مواقت و انتظام معناسند ده اول الفی استعمال بدیر لری معضای اصلیک
لاریه اولدی اعتبارله مثلاً زنا شوی درلر شول ارل عورت که ارلرنده
اند ولج و اشترج اولدنه که بوییت ده ظاهر **درب** چوندرلر زنا
شوی هر رامت **درب** مراد آد کشت و داور ی خاست **درب** یونک کچر
بورعه یوب کاه بیکه بیکه بوی درلر شبر رو کده ده ایله اولد کچر بیکه بیکه
پریه بره اتر تاهی ایکسه بر جفت حکن و مرشد سر تاسرک معضای شون
باشدر تاسان فارسیه ده انتهای غایت ایجون در تنه که بوییت ده ظاهر
درب آتم که یک دم از تنه مازم نکیب نیست **درب** ناکم و بدنه نکیب
نیست **درب** ترک دل ده دخی نابو معنادر استعمال اولور تنه که بوییت و فو
اولدر **درب** چمن کچه در کون اولور کده صواب اخشا نیک **درب** صد اولد

عالم رودن تا ششمه دك * تا ابتدای خاجون ده استعمال اولونورنكر بویت *
 تا شد حلقه بكوش درجانه عشق * هر دم آید غزل ز تو بیاكرد با دم *
 دخی تا بمعنا ده استعمال اولونورنكر بویت * واقع اولویدر * تا بویكیز بو
 سر و سمن اولونور * اوئل نكر روانم دق حورم جن اولونور * تا غایت
 غرض معنا سنه ده استعمال اولونورنكر بویت * ظاهر در * بفرمود تا حسن
 ترن كنند * دم اندر دم نای روین كنند * تركوله دخی تا بمعنا * غزل
 اولونور مثلا و كركناكه اولونه در لر تا معام بخندیده * ده كه صافن و بچكر بوده
 استعمال اولونورنكر بویت * ظاهر در * تا نيكه خدمت سلطان دلیر * تیغ و
 سنان روید از اندام شبر ما دام معنكده ده كلورنكر غن قریب بیان اولونور
 تاكه معنا سنه استعمال اولونورنكر بویت * ده واقع اولویدر * لقب از غف
 عامه ما جدیدین داشت * غلط كنتم ندانم ما چه دین داشت * اما قات معنك
 تا نكاصطی های درسه كره بویت * ظاهر در * پشت و توای فلک راست
 خند از غریبه * ما چو نوفر زنده ما در اقام * كز الغریب صاحب بویت
 اصابت انام شد كاهم بودركه بعینه نقل اولونور تا درت معنای كلور اولونور
 اداة غایت در حته معنك تا نایا اداة تشبیه و نظیر * لطیفه كز زهر نابی یا موز
 باك * ریبه * ما نزد دخی و خلی جهان معتبر شوی * ما نانا توفیق چون كلور
 كال اصفهان تا جهانست صدر عادل باد * بغض و جوش جود غزل شامل
 باد * را با قات و كمل و لور طاقی معنك * بكتا و دو نادره تا كیه بر قات
 نكفات 2 قات و كمل و لور برنج و جلال سورنكر * كفسوك و خطاطی در

از محمد

عالمی

[illegible]

کے سان فارسیہ، نا ادا سلب و ادا کلہ داخل اولور مدخل لکے اولندہ
اولن و صفی سلب ایدر موصوفدن بوقعا دواؤرنہ نادانک معناسے بچی دکل در
نیکہ ناموک معناسے اردکل در حاشیہ و مطالعہ و ہست کشف دانہ دا واطاع
طوفند اصابت انا مشدر دانا نیکہ مقابلہ سلسلہ دون ذکر اولونو نیکہ بوبت
لردہ وافی اولوبدر ہر داندکر دانا وکر دون کہ مستہ برین کارست کردون
بواشن داتاری قیلور جکر خون فیاسابت فانیہ قالدی دکر ہر دون دانا
مقابلہ سلسلہ اوباشد، دکر اولور نیکہ بوبت لردہ وافی اولوبدر
نوحہ داکہ نہ دانا و اوباش نہ لند نقش راکس نہ نفاض نہ دانا زو
خبردار نہ اوباش کہ جربائز کور آمد جو خفاش برست نہ دم ووش سکو کاغذی
سرست ہدم ککر دم ابن اوباشے
کلان بزرگ بزرگ کلان خرد کلان خرد اواف اولندہ
دیک بزد و غم خرد و در خرد اولندہ متنی درامہ مغول و مردہ کے
اولن اولوش لندہ سان فارسیہ دزدہ درلر خردہ دان دکر خردہ خردہ
اولنشر دتقیہ نیکہ بچون خرد کہ معالیہ کلان در نیکہ بوبت نہ ظاہر اولور
عدو را بکو چک نباید نگرند کہ کوہ کلان و بدم از سنگ خرد کلانک معناسے
اری دکر کو چک بچی ورمعالیہ بزرگ در نیکہ بوبت مع وافی اولوبدر
جهان باغ وخت کچنر وی مقام بزرگست کو چک ایدر بزرگ اولور
بزرگ آمدن و بزرگ چرن جز اولن بزرگ ہو معالیہ در بیت بزرگ چره
اولن تلمہ اولنر، صولک ستاد نہ کر سجد اولوش، بزرگ کر سجد اولور

[illegible]

که مبرک کریم گشته است در مبرک معنای اصلیت طوق در نه که بویست دن ظاهر در
 شکها کی که گشت از سنا نسیم چه برک کند یا خورشید اما او کلمه
 استغفار حفظ که طو یا کلمه زمر کتابت ایدر نه که بویست واقع اولیه
 ما کار جهان راست کنی و بنشود چون در شود دولت زمین بر شود
 بر سنه دن که استغفار حفظ اول اول نه قدر حاجت هم اولین اولور
 بواقتار که مبرک معنای کریم گشته است اولور که مبتدا رغبت دن ده تغییر
 ایدر بر رغبت اولان کرم او صافه سر در لر نه که بویست دن انگنور
 که اینکد اخضر در د اولیا پس ها مو کرم اول سن سر د اولیا پس بواقتار
 نیز خیر اولان کرم خیر در لر نه که بویست واقع اولور بدنگین بخش
 کرم خیر بدنگین بر همدان کر خیر کر یا زور معایب سرا و سر کفرش در
 نه که بویست دن ظاهر در زمین بر کار و هوامشکار که کرمانه
 سر هاشم بهار کرمانه و سر مایه الفاظ مشقه دن در کرمانه معنای
 بالطبع استه ملبس در سر مانگ معنای بالطبع صوغ ملبس در معنای
 اول یا زده وار در مقتضای طبع هوایست اولقدر صوفی اولور
 عارض دن کلور معنای نایه قش و و وار در مقتضای طبعی هوایست صوفی
 اولور و نایه کف عارض دن کلور آخر کلمه الفک زیاد د در دخولک
 مدلوله ملبس طبعیه دلالت اندکی نوابله زور منکر فرقی یا اولور
 جحد کوج کوف

اولده ده خاله بر ارجا راقه شو ملقه مشهور آموده بايقوش مناره اما حشده
ده تفاوت لري فاخس در ايكس در بکل دك خسر و ك بويندن ك قران
التعدين بنكورد رطاهور در باغ خراب انقدم بوم شوم جند قشوم
شده يار بوم اسان غنده بايقوش بوم در رها مارك كهل جنه شور
اولش بايقوش دهو ملقه اولده اشتها بولشدر نكه بويت برده
مذكور در اوچديس بايو اسندن برنه قونغه قوم بوم ديكور
كورن اول شوم اولجن برنه قونغ بوم كوالراب صاحجه جنديه
بايقوشه تفسير ايد بر خوديه نايك بيه ايلم استنها انقدر
بويديچين كفت دهقان سفد كه بر نايان خانه با زنده غنبرند
خطا اتكليلن استنها دنه اصابت انامشدر اول بيت ده دكلا بوقه
جند بايقوش اولمق مراد اوته اولدي تعدير جه ده مراد شاغرام اولور
كوج بايقوش در نكر شش فرق نك بويندن ظاهر در
كرها انظر دولت او دور افند شوم و برانه نئين كرد و مانده كوج
كوج لغه مشكره در حرام معنا سده كلور نكه غنبريه نك بويندن
اكنور اذران حاجت بعدن كوج در دكرا ساختن كوج و بولج
كوف بر قوشن در طاهي كرده اسوزن برده اولور ترك اوكر اوقوش دير
نكه بويندن واقع اوليدر جمال ملكه دي كاندز بارش ندارد
چچ ماو امير كوف و يازن اسنبر اولماق ديكنايت ايدر
مرويشه بخنده روزن اوده اولمق كسون

دیو اچ قاری دنگ در نیکه دل د او که باجه در ننه که بوییت دن ظاهر در
معتبر شعهای جنس افروز کناه در اول شب روزن روز روزن
بخر یک خبره بیک بوییت دن ظاهر در روزن باغ از غم سرخ و زرد
بخر جاسا خسته براهور و بخر بای غنی الی لفظ فارس در ننه که د و
شایع در او و ضایر کچون اولن دنگه بخ روزن در هنر حسن اولور
اوسون هنر وضع اوزر اولور اولور اوسون اما بخیره وضع خاص غیر
ننه که بیت سابق دن منظم اولور حجت ده معتبر در نظر کاها آجلی کر کدر
که بخیره و بر لر اوک و پسن آجان دنگه بخیره و نر بخیره دن غرض اصل
خدا دکل طاشتره نظر در اودن ظاهر د بول اوزر نه بابین منظره پرده بخیره
در لر ننه که خد خافه تک بولکامندن ظاهر در علم مرغان بر کمره ها ناخها
چون مقیان در بخیرای کاخا کاخا فلان فارس ده د کو شک در ننه که
شش فرجه تک بوییت دن واقع اولور در برای ترهت طبع باریش
دایم کند سعادت ترتیب باغ و حجره کاخ
چنگ چنگ جم غریب قوش فانی
ننه که بوییت دن ظاهر در ره بط با نیرا هنگ میزد برقص
بیک شاهین چنگ میزد چنگلک مشته که در سالت لرندن شول
آنکلسی در که ترکیه د او که چنگلک لریت مذکور ده اول معنای اهام
وارد در استعاره طریق ایلادنی چنگلک تمای اولور ننه که بوییت ده
واقع اولور بیاده که در دیکه چنگ اورد در شولان کور

دون کاف عزنه تک فخر سید اوینجی کرد فعل ماضی در کردن دن که ایکس
معناست در ناهل دی و یک برده چم کرده در نه که بویست ده واقع او
دانه که چه کرد اشرف جن او نظیر و جابک زر کاف عی تک فخر سید
اوینجی کرد جهاد معناست در نه که بویست لردن ظاهر و چنین گفت
پیران هومان کرد که دشمن ندارد خود مند خرد دانه که چه گفت زال بایم
کرد دشمن نتوان حق و یحار نمود کاف عی تک فخر سید اوینجی کرد
بنه آدم دن بر صنفک سی ترکسان ترک ده ده او که کرد در اول صنفک
اولدی پیر کرد و سنان در لر **آین** **سان**
سان آیین سان فارسی د شول نه تکسی در که
عرب دانه او که قانون در لر رسم در لر ترک نوره در نه که بویست دن
ظاهر کوفی لردن و خا و ما که رس بولر لردن اول آیین و سی اینک
اولور امر لازم دن تغییر لردن نوره و عادت و معنای لردن اولور
اوتر و نه که بویست ده واقع اولور که با زنده و بر تو نین بود
پس زندگه و درخ آیین بود سنان شول نه در که عرب لنه او ندن عباد
اوسوله تعبیر لردن ترک بر و زید ده که برده چم یکسان در نه که بویست
ظاهر که سبک هم لعل برخان بود پس نیست لعل و سبک یکسان
بود اینک سبک معنای لنه مناسب اولور خندن اوتر و لیکه بله
استقبال لردن آیین و سنان در لر نه که بویست لردن واقع اولور
هر ایکس چنین است آیین و سنان مرا و او دین جهان آن جهان کنون

چ

جه اسباط رایش خوان ده آشنای باین و سنان هیئت معناست
بجای سنان استحال اولور شکل و هیئت و یک برده مشکل و سنان در لر
نه که بویست ده واقع اولور که کوفی شقی است شکل و سنان
اوتر و د شام طیلان سنان تشبیه معانه ده استحال اولور نه که
بویست لردن و واقع اولور در عمل کل راسان باین سنان نزد بان باب
سوی بام حواس قلم سیم سمش بر خط سیم بنوی از خط اولور
عبارة آیین ده ده چم توسع ایدر مثلا بران ساق و یک برده بر کن آیین
نه که بویست ده واقع اولور در سوار و پاده باین و یک هم زیر چوین
هم زیر ترک بر یک بران معانه کله که سابقا باین اولور شول خط که
بر کلر یک فرقی تفصیل و باین اولور سنان در نه که بویست ده
کرزدان را بوسم باز داد هم کارهای را سنان داد ساختن دن اخذ
اولور سنان سنان ماعل و کلور مذکور فعل دن کار سنان ده که سنان بوسم
در سنان در نه که بویست ده واقع اولور در جللی سنان ده که سنان
دورن و وز کردن اوتر و در **بوم** **موش** **شامین**
برسان فارسی ده قرارگاه
در که عرب دانه او که وطن در ترک دانه بر در لر متوطه ترک بر و در بوم
یورت در بر یورت در و یک برده چم بر و بوم در نه که بویست لردن
ظاهر در بشادی ده معبره استند ایدر بوم خود پاک بکدا شدند
زینیه که دارد بر و بوم صحت ساسی بر و کشت نتوان دست معور اولور
ناله بیزنه اکلور فرستم بیزدیک افزا ساسی آرام چم برین بر خواب
بر کشت شکر در سنان فارسی ده معبره معنای و ادر بر ندره باین اولور

ناله بیزنه اکلور
فرستم بیزدیک
افزا ساسی
آرام چم
برین بر خواب
بر کشت شکر
در سنان
فارسی ده
معبره
معنای
و ادر
بر ندره
باین
اولور

بوم ایدر در لر خراب اولور بوم و بران در لر نه که بویست لردن واقع اولور
دران بوم آباد و جای جهان زمانه سنج دار دانه چم غاچه یاد کن
خانرا لکان مران بوم و بران را نقش پرید که ترک ده زمین اطلاق
ایدر لر استعاره طریقه لیه چم بوم در لر نه که بویست لردن ظاهر و
بصد یار هم سنگ بیای روم پسندیده نقش و پسندیده بوم همان وق
مهری و دیای روم که چون بهاری پراز نقش و بوم بر قرارگاه معناست
ایدر که بویست دن اکلور فرستم بیزدیک افزا ساسی آرام چم برین
بر خواب بر لر نه که بویست لردن فارسی ده متعدد معنای و ادر
برنه بیان اولور مرز صبور در که سنان عری ده او که خود در لر
بوعبارت ترک دانه ده شایع در صبور صبور در و یک برده ده خور
خود در لر مرز بان دن جزا و مرز بوعبارت در لر سنان کله که سنان
ترک ده او که بویست لردن مرز بان در نه که بویست لردن واقع اولور
چند لکه که باشد روز و شب عدالنه افش در آنجا مرز بان بان کجا
معناست بکی جهان بانله جهان که فرقی بیان اولور عی برده لغیر
اولور خالطراب صاحب مرز بوم فرقی انا یوب بوک معنای
بیانده ایشد بوم ایکه معنای کلور اولو با نقوش دکلیه نقوش که
و بران لردن اولور بیکه او چرنا صبور و سرحد معناست کلور بوقام
ده بر غلط دخی اولور که بوم الفاظ فارسی دن صانع بوم عبارته
عوبیه در با نقوش ساسی فارسی ده کوچ در نه که بویست لردن

فرقی

فرقی بیان اولور عی برده تفصیل اولور زمین کو که مقابل اولور
یر و کوک و یک برده چم زمین و آسان در نه که بویست لردن واقع اولور
جسته نه از هیئت تیغ بیان فی زمین بود و آسان زمین و
آسان کا و ادب جفت کلور خلدی ده همان جهان منت
آسان
سپهر لفظ مفرد در سنان فارسی ده کوکله سس در نه که بویست لردن
کف حصار نو او را سپهر ککلی فلک کوکین دار مهر آسان لفظ ترکیب
بر جزی آس در ذکرین معناست بر جزی ده مان در بجز جزی معناست
مانقن دن اسم فاعل در آسان که اطلاق معنای ترکیب سبک اونی
اعتبار به در مانله و استعماله علم و ارش در اول ذکر نه صولید و نه
سان فارسی ده او که آسیاب در لر اصل آس در باز یاده اولور در حرف
مکسور الف لرد و یک جسته نوع نفث اولور خندن اوتر و ازلر بر اکلور
لنفظ و سهولت معنای چون مثلاً افزا ساسی فارسی ده باخ در لر شول
در که طوار و در لر خالص در لر اصل فارسی ده اوینجی قاعن ترکب
تعبیر اولور معنای الیه تقدم اولور خندن و در لر اولور لازم کلور
صغر و در لر سس دخی خراس در لر نه که بویست لردن ظاهر و
مایم در لر کینه برینه ساس جوینده در خنه چم کوک در لر
آکا نه از منزل امینده و سس سس کشته و چشم به چون کا و خراس
دیار چم ده مذکور کوکینده و در لر شول نه که بویست لردن ظاهر و

دیار چم ده
مذکور کوکینده
و در لر
شول نه که
بویست لردن
ظاهر و

بارعام الله درگاهند غری برده اولاد غندن او نرو لفظ مذکور که افلا ح نغای
 مخصوص اولویدر حرف را نکند گویند اولو یعنی معنی ذکا و دانستن در آن است پس اولو یعنی
 لفظ عربی اولو را اصل باری در باره معنی است اولو یعنی خداوند
 مراد واجب تعالی اولو در معنی کلامی سابقا یا اولو در معنی انساب
 صاحب بار خدای موی و کلمه در معنی انوری یک بویستی یا استنباط
 این باطراف مکرر مانده و بر این پایه هر بار خدای تعین معنای خطا
 افش و کشف مانده و اصابت اقامه در هر بیت ده و ده معنای دلالت بوقدر
 مذکور که بد اولی جمله در این بیت ده بود که بارگاه دوزخ و کلمه اولو
 دمندر سنان کلام که فرقه بود که سنان و صحت و فحش و مغرور و غرور
 و کثرت معتبر در کلام و بول معتبر و کل در اوند و صکرستان و مغرور و غرور
 نسبت معتبر در اوند و اوند در کلمه سنان یا کلمه سنان اولو در کلام ده اولو
 نسبت معتبر و کل در اوند و اوند در کلمه سنان یا کلمه سنان اولو در کلام ده اولو
 در لول کلام در لول کلام که هک فرقه به لول کلام که هک فرقه به لول کلام
 که کلام که هک فرقه به لول کلام که هک فرقه به لول کلام که هک فرقه به لول کلام
 بیت واقع اولویدر بند بهر فرقه با تم که لفظش در این است و در لفظش
 زاهد کلام که نیست و کلام که نیست و کلام که نیست و کلام که نیست و کلام که نیست
 ظاهر در هر بیت بهر فرقه با تم که لفظش در این است و در لفظش
 و کلان اولو سنی ناکاه اولویدر در لول کلام که نیست و کلام که نیست و کلام که نیست
 مرگ انبیا و برون آید و در کلام که نیست و کلام که نیست و کلام که نیست

آن که با

آن که با کسی گفت بجای رسید وین بکین و فقیهت بگذشت از هر چیز
 کاه لغت نمیکند در مجلس معنای کاه کورخت او زدن با دنا هک او ترا
 بجای بر نه خشکا در رخت سرباز باشد در نه که بیدن ظاهر در
 جوا هک رفتن کجا بجا که چرخش مردن چه بر روی خاک خشکا که
 آله کاه خشت در نه که بویست و واقع اولویدر بر آرد ترا کاه خشت کانا
 بتوشاد مردم در نه که بویست و واقع اولویدر بر آرد ترا کاه خشت کانا
 البت تقدیم اولویدر قاعده ترکیب تغییر اولویدر نقل و تحریف معنی مضاف
 صاحب کاهی خشت تغییر اولویدر و سنی یک بویستی یک خدام جهان آفرین
 شاعر که زیباست بر خضرو کاه را که کاه خشت کانا
 اصابت اقامه در هر بیت ده و ده معنای دلالت بوقدر خشکا که با کاه
 ترک طور در غی مشر و صفت اولویدر کاه قدیم در لول و فتن خشکا که دن
 جز اولو کاه معنای اول او زدن اولویدر خشکا که معنای کاه خشکا که اولو
 کاه قافی معنای اولویدر اولویدر کاه اولویدر کاه اولویدر کاه اولویدر
 واقع اولویدر سنان وادی این کلام که نیست و کلام که نیست و کلام که نیست
 شعیب کند ارکن دجک برده بجم که تر و نه که بویست و واقع اولویدر
 بکر تر سیدار چین از غرور زمین کرد چون عرض کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 ده تراده لفظ و رینه لاج اولویدر مدلول و مزیت معنای
 افاده آید و وقت ده مزیت ارکن کلام اولویدر کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه

استنباط از کلام

چون کار که بکلیون خاصه چون باغ شود از رخ کلاه رنگین کاه کاه کاه
 دخی فو یو یو ترک پور به در نه که بویست ظاهر در چنان خدمت او اند
 عوار یک شود بران سال که سیم نوره اند کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 کاه در بویستی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 بهر جان ملک زن کاه که در سنان و جان و عو سان از کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 عرب لید اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 توشا هک بیدر اسیر فرقی مان رسید کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 بر کاه که در لول کاه دخی الفتن حقیق ایدر کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 لفظ مرکب در هر بیت کاه که بر جزی را با هم فاعل و مفعول و کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 اولویدر کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 ترکیبی همان بکلی در کلام که موضوع مخصوصه است کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 بله ترک بر آید و اولویدر در نه که بویست و کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 جناب با کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 طشوری نور کرد و نید کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه

ناسان فارسی ده دکل معنی

در عرب و لول اولویدر پس ایدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 بجم نامر است در عرب پس بر لول و فرقه و کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 نه که بویست واقع اولویدر خدای خود بخش و خدای نواز همان نافر و مند را
 چاره ساز کاه اولویدر نادن الفی حقیق ایدر لول کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه

نه که بویست واقع اولویدر ان نه من با هم که روز جنگ سنی است من
 آنم که اندر جهان خاک و خون پی سیری اولویدر حرف آفر اولویدر حرف
 اول حقیق اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 همه آیدر حقیق ندامت لفظ و کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 نیم من تاب و نیم من ذلک اما چنان اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 من ندامت فاعل فاعل من ندامت فاعل فاعل من ندامت فاعل فاعل من ندامت فاعل فاعل
 بلور دکل در ناسان فارسی کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 لایله تغییر ایدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 لایله تغییر ایدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 نه خشک در نه که بویست ده واقع اولویدر چنان کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 فی سرده چنان کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 که بر یک تعالی صحیح اولویدر برده آخر کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 در لول نیست در لول نیست در لول نیست در لول نیست در لول نیست در لول نیست
 باند ناین در لول نیست بویست واقع اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 اسکندر نزاع بر سر دینی دون مکن در وینش نه عرض حاضر اندک
 معنی اصلیه عرض حاضر اولویدر کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 افاده ایدر که ترک دل ده اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر معنی اولویدر
 بود بجم ناین در ناسان سوز دجک برده به نشان در نه که بویست

نیک

واقع اولو بر سر کرکس وصف او زمین پرست ای دل از بی نشان چه گوید باز
 ناله ای تک فرق بودان ظاهر اولور که بر یک استعالی صبح اولور برده آفرین
 صبح اولور مثل نادان در لنگه دان در لنگه دل در لنگه دل در لنگه بعضی بر کوه
 استعالی صبح اولور مثل ناکس در لنگه کشن دیگر ناچیز و نه جبرده در لنگه
 نزن ده در لنگه زن ده در لنگه اما معالری خشف در ناکس معنای
 کس و کل در ننگه که بومرغ دن ظاهر در ناکس برست نشود ای حکیم کس
 ناکس معنای کس که ضرورت ننگه بوبیت دن ظاهر در ناکس کس کس کس
 و من بیکس کس کس دست گیر بجایه رسم ناچیزک معنای ننگه کل در
 ننگه بوبیت دن ظاهر در ناکس بکفتمن کل ناچیز بودم و لیکن مدتی با کل
 بشستم فی چیزک معنای ننگه سزور نا ننگ معنای عورت کل در فی
 ننگ معنای عورت سزور را با هر دستعل در نا زن مستعل کل در اولور
 و بیک برده نزن در لنگه کل عورت کل در بیک کس که مرد است نزنست
 در لنگه ناکس لنگن های غیر ملفوظ تبدیل ایدر لنگه که با بیان اولو نیکسان
 فارسی ده مدلوله ننگ معنای ننگه تعبیر ایدر لنگه احتیاج اولور
 برده نیازمند در احتیاج ننگ بیک برده نیاز در لنگه با ده دخیای
 من وجه معنای و اینلا سنکلو و بیک برده با نور لنگه سزور بیک برده
 به نور در اما نام معنای ای بله مند اورا سنده در بانک مدلولی معیت در
 به ناک او که مقابله سزور مدلوله نظر لازم اولور غرض اعتبار لنگه در
 بیم ترس ناکس هراس

بیم مقابله

بیم مقابله امیدور ننگه بوبیت دن ظاهر در ناکس هم اندر زمان روی او شد
 سفید با رخسار و ندیم و امید توقع خیره عیب دلنگه رجا بچ دلنگه امید
 ننگه دلنگه او مودر لنگه امیدوار کسبه او مودر وار در لنگه نومید و لانا او مودر
 بوق در لنگه توقع شیره عیب دلنگه خوف بچ دلنگه بیم ننگه دلنگه نومید و لانا او مودر
 بچ دلنگه ترس بیم در ننگه نور قوسه قوسه بوق در ترس مطابق نور قودر
 اولو جعدن اولسون ننگه بوبیت دن ظاهر در ناکس نشت از بواسطه تازی
 سنده هم رفت ترسان بیم کز ننگه اولسون اولسون ننگه بوبیت دن کلنور
 چنانم عشق ای چو در نیم که بادم نیاید بهی ترس و بیم غاغرک ننگه دن
 مرادی ننگه واقعدن نور قودر بیم دن مراد شتر متوقع دن نور قودر باک
 لسان فارسی ده شول حالت دن عبار ننگه ننگه اولون ای ننگه لنگه ننگه
 ایدر خوفم اختصایه بوقدر ای ننگه کا نور قودن اولور کا جبادن
 اولور او ناچیز سندن ده کس ایمنور عیب دلنگه اول حالت دن
 مهالانده تعبیر و کتوب بوبیت چه غم دیوار است را چو بکشد چون تو کتبا
 باخ چه باک از موج کز آنرا که با سده نوح کس با ناکدن مراد نور قودر
 ننگه دن ای ننگ در هیچ بر ننگه دن ای ننگ کس بی پاک در لنگه بای عریله
 با کل معنای در ذکر اولون بای ننگه پاک از بی معنای سزور لطیفه
 شبراز بی بر کون شفاق که رکن بر عورت یوقارودن باشد انشعاع
 دوشب یوقارو با نوح پاک نیست مونا سزور شمع پاکست و پیش علامه ده
 اجتناب آری عشره عشره است آری دن مراد است معنای و را ما ننگه لنگه
 ننگه

مستد و باید ده اولن ایکی معنای عائدن خاصه تغلیظن اولوق ده جابر و کله ده
خانده اولوق ایکی بمعنای ترکیب کمره کراک اولور مشدر لسان فارسیده فصیح
دیگر درلرنته که بوجدیت در لسان اهل اللغة العربیه و الفارسیه العربیه ظاهر در
بوجدیت حفظ الدین نیک کاف ده ابوسعید بر دین نقلی بر بمعنای در
مازی نیکه عربیک فصیح در معاصرتن ذکر اولورنته که مشرق الدینک بوجدیت
بوسه معاشق و مشدر واقع اولور بیت بودر **ر** زعلی را خواهم خست
مازی دوری و قلی صغیف **ف** مازی عربیک بودیسه در بدلی آه اسب مازی
درلرنته که بوبت ده واقع اولور **ر** اسب مازی اگر صغیف بود **ب** بجان از
طوله و خبه **ف** فارس بر عظم ولایت و قدیم کلکت در که شیراز اوکت و الملک در
سان فارس اوکت اسب اولنیدر در اول ولایت ده برناجید اوی در یک
دری و سان دری اوکت اسب اولور در نیک اسلخت بر خرقی و ارور شول
رساله ده که لسان در نیک مذتی بابت ترشیه نشور تغلیظ اولور مشدر
روانه الفاظ مرکبه دن در بر جزئی در و قیو معاشق نیکه سابعایان اولور
بر جزیه ده و از و که خط با و در آهوی معاشق بود خ سابعایان اولور
بر جزیه ده **ف** که آخر مرکباته لاح اولور معاشق نام ترکیب دن معنای خاصه
تغلیظن بوده کمرایان اولنیدر در و از ده یک معاشق شول بویک قابودر
فانان لری اولور دهم طور با یلز شایع منظوم صاحب حقایق و عبارات
الذوب هوالباب الواسع بالفارسیه و روانه و کسختی بیان اشدر اما قید افش
تعرض افامشدر اول قید بودن ظاهر اولور که مشدر یک کمرایان معانی افش روانه

شہر و

شهر و در رتبه کلویت ده واقع اولوبدر ده در او ده شهر را توان بست
توان دین خاغن بست ده و هلیز قاپوله او را ایلخنده او بن قله در کرک
او بنه او رتولوا اولور قاپوله مناسی و اضافی واردی بوبیت دن اکلنور
و مشایخ آمد و و پایش در دوغم راه در پی بنود و هلیز عدم قشیه باغازه
ده و هلیز استعال اولور رتبه کرک بوبیت ده واقع اولوبدر بنده در چاران
ده که زده نایبخت ده و هلیز باغراندر آورد رخت **نژند**
دژم نژند زای علی ایلدیفتر
الحال در رتبه کرک بوبیت دن اکلنور جامی اگر نسبت رخت نژند چون
علم خرد و پیش سر بلند اول معنای عاقله تحقیق مدراج اولدی اعتبار اولول
که نژند در رتبه کرک بوبیت دن اکلنور کونم زقر زمانه نژند مرا حقیقه
نایدانده یخند فرومانده هفت ده در رتبه کرک بوبیت دن اکلنور خردنار
کر چون نژند باشد کند و دم آسان او بکلند ده در رتبه کرک بوبیت دن اکلنور
که برده حبس یخیز نژند هوشنه و نژند در رتبه کرک بوبیت دن اکلنور
کون سوست و دمنده ی گرفت کلمت رخت لار نژند ی گرفت نوله اولدی نژند
معنای که از کول در امان نژند که بالبله در پاس ده ناسه ده یچی در کرک بوب باغازه
رتبه کرک بوبیت ده واقع اولوبدر نکر باس باشد بسان نژند نهم نکر کلار
باشد نژند دژم زای علی ایلدیفتر در رتبه کرک بوبیت دن اکلنور بنده
سوکوار و نژند دژم کشته که در نجر چی بلند معنای مذکور که لازم اولغی
حاله دژم در رتبه کرک بوبیت ده واقع اولوبدر خرد و در زمان معدولت

نبت جزا زلف یا هیچ درم آشفته و بریشان حالی اولوغ اعتبار له او یکسده بود
 درم در لرزشنا شصت درم در لرزه که بوبیت و واقع اولویدر **س** دلیلان ایران
 و ناول **هم** بگردند جمله چو شصت درم **ن** ننگ درم در لرزه که بوبیت و واقع
 اولویدر **س** هی ز آسان کرس اندر کشید **ز** در یا ننگ درم بگرشید **س**
محمدان **لکن** **تشت**
 محمدان طرف محمد رسته که خامه دان طرف خامه جامه دان طرف جامه در معنای
 دان سابعائن دانله جردان فرقه بیان اولو محمد ترک دین لرزه یا ب
 محمدان و کاری محمدان اخلاقی در معنای ترکیبی اعتبار به دران فارسی
 او کنگ سسی خاص لکن در رسته که بوبیت ظاهر در **س** میل دیرمه دان جانان
 شد رخت کمر بن شمع و سر کتی **تر** که دلدان و دکار ننگستان فارسی
 است رخت در رسته که بوبیت و ظاهر در **س** کرس باج خواص و زر بنبت
 بکس عراقت بیا بدگرشت **ع** عرب نشی تریب انشد رشت که بوبیت و
 اولو محمد **و** وقع العطف غیر شکس **ل** که لم یقع و بکس **ش** شکس معر
 حرف طایفه تبدیل اولو محمد **جامه** **قا**
 جامه معنای اصلیه اعتبار به ملبوس دن و مغوش دن عام در ملبوس
 تن جامه در اصل جامه **ن** دن در علمیه نقل اولو قع عا **ن** ترکیب تغییر
 اولو ب مضاف الیه تدیم اولو محمد مغوشه جامه خواب در لرزه که
 بوبیت ظاهر در **س** جد اکس بکس **ز** ر ف یا ب **ز** پیش لرزه
 جامه خواب **ب** جامه خواب اصل جام خواب دراضا فکد علی نقل اولو نش

تمایز

[illegible]

ظاهر بیت اگر حد سال اگر کش فروز اگر بکدم در واقع سوز و مشرک
اوله غنن او نرود رخاوی خیره بزدان درلر و خاکی شتر و اهرن درلر بوسه
مانعانه نسبت اولور نشکر بوسیت لردن ظاهر در **کران** دو عارض
رخنان ز فعل برداشت ز فعل اهرن است آن دو زلف چوکان زن
بدین دلیل می مانوی درست کند که خیمت زبندان و شتر اهرن **اهرن**
بوراد الف تمد و لکه مذکور در الف کش و و لکه کونیلده
مستعمل در نه بیت سابقه و فرده و سکه بوسیت واقع اولور **بوسیت**
برفت اهرن را با خون بست **چو بر تیز و بار که بر شست** اهرن ده
درلر نشکر بوسیت واقع اولور **چنان** دان که در اهرن اهرن است
هو خلق را اهرن کن است **کبر لقه شتر که در چو فال غسانده** کلا رنه که
بوسیت و ظاهر **یک که بوشید زالی دلر** **نیک لکه آمد که دار کشیر**
کبر که لقه شتر یک که بوسیت کلا رنه سید در نه که بوسیت ظاهر در
چو بوشید چو بکی باره اهرن بر شتر بولاد و در شتر کبر

آفرین آفرین نفرین

آفرین بار دی در افرین نام فاعل در حق تعالی به جان یا در غنن او نرود
جان آفرین درلر نشکر بوسیت و واقع اولور **آفرین جان آفرین**
پاک را که کو خد خشنود و ایا ن خاک را **سوزا خراج اید که بخت آفرین درلر**
جهان یا رند بخت حق تعالی به جهان آفرین درلر نشکر بوسیت واقع اولور **آفرین**
جهان آفرین تا جهان آفرین از خو بتر صورت کس ندید اصل کلام آفرین

جهان

جهان آفرین جان آفرین سخن در غلبه فعل اولی مضاف الیه تقدم اولش فاعله
ترکیب تغییر اولور و غنن مقام بخت ده آفرین درلر نشکر بوسیت سابقه
آفرین اول او نرود بوسیت لردن ده اول معنای **آفرین جان آفرین**
پاک کم و و روی بر وجه صورت خاک کم اولور **سجود ملک شود جان**
سجود آتم الکتاب کن **فکان** **بومعنا** آفرین یک مقابل نفرین در فاعله
دیگر برده و نفرین اید درلر نفرین اول معنای کلا رنه بوسیت ظاهر در
چنین گفت شاه جهان کفیا **که نفرین بد برزق یک باد** **نفرین اصل**
تا آفرین در لسان فارسیه بچون در لسان عربی که لیس که که ساقایان

بیان شریان

اولینر نام بی یک فقره
دستان **زبان** زان بجز یکدیگر بر حق رده صفت اولور **شکلیه**
زبان درلر نشکر بوسیت واقع اولور **مورچه** کان را چو بود اتفاق
شیر زبان را بد راند بوسیت **پیل** زبان درلر نشکر بوسیت و واقع اولور
زبان اندران که نگویند کشت طوس **تو کشف که پیل زبان یافت کوس** اما اول
صفت مخصوص و کلا بر بر حق اولیا نرود صفت اولور **شکلیه** کور زبان درلر
نشکر بوسیت واقع اولور **نیشتر** دهن را خوابا **که کور زبان**
یافت بدشت راه **غرم** زبان درلر نشکر بوسیت واقع اولور **بدر**
مرکز خواجه زنده جهان **چو غم** زبان با نو آیم **مان** **خرا** **غریب** **صاحبه** **نک**
کامندن اختصاص **الکفور** صفت اولور زبان هیتا و بر حق لر صفتده حال
اولور **شیر** زبان درلر و مشدر اصابت **انام** مشدر اما بومشور اسدی

صفت

بهر زبان

ژیا که خشم اولور **نفس** اندر و فرخی نک بوسیت یک استهوا و انشدر
بر نرم ایزد ریزد چه چیز خون عود **بصد کرد و کبر** چه چیز شیر زبان
او نک سوزندن اختصاص لازم کل بر حق لر صفت **بهر** زبان درلر نشکر بوسیت
بیتلر و واقع اولور **درین** **بیشتر** **زین** **بیشتر** **مکرا** **کام** **که** **بهر** **زبان**
دارد اندر **کام** **بهر** **بیا** **بر** **یک** **آید** **که** **رستم** **دستان** **اول** **که** **بوشید** **کبر** **دی**
نه که فردوسی یک بوشید ظاهر در **تبعی** **بوشید** **بهر** **بیا** **نشت**
از مراد های زبان **نمک** **رنگ** **لک** **اندن** **در** **مذکور** **بیدن** **و** **هر** **تیار** **ایدن**
اول کیم **بهر** **در** **بشدن** **اول** **نقد** **اما** **اول** **دکل** **بیلک** **چا** **بشدن** **ای** **نه** **که**
فردوسی بوشید **نزع** **انشدر** **یک** **جام** **دارد** **ز** **چشم** **بیلک** **بوشید**
بهر **اندر** **آید** **بیک** **هی** **نام** **بهر** **بیا** **خواندش** **ز** **خفتان** **و** **چون** **فرون**
دانش **یا** **کلور** **برده** **در** **لر** **اول** **رنگ** **یک** **که** **بوشید** **واقع** **اولور**
بیت **از** **ایران** **بهر** **برآمد** **بهر** **که** **آمد** **خداوند** **کوبان** **و** **بهر** **دستان** **هیغه**
مبا لغو در میدان دن چندند جهان یک پیل صفت اولور **بیلر** **مان** **درلر** **نه**
که بوسیت و واقع اولور **نمرو** **داستان** **ان** **نیز** **یک** **خردمند** **که** **بایل**
دمان **بیکار** **جو** **نشد** **نه** **صفت** **اولور** **نشدن** **مان** **درلر** **نه** **که** **بوسیت** **و** **واقع**
اولور **بیت** **نشدن** **مان** **است** **اندر** **نبرد** **هر** **زبان** **است** **در** **کار** **زار**

بهلوان بهلوان

بهلوان اول مفرد اولی الکفور سبب **یک** **فرد** **درلر** **نه** **که** **بوسیت** **دن** **اکلن**
کس که بود بهلوان جهان **میان** **سب** **در** **مانند** **نهان** **نشد** **مقدم** **بهلوان** **اکلن**

بر سرین

بوسیت لردن الکفور **نور** **بهلوان** **ز** **غلب** **سبا** **چرا** **آمد** **بهر** **ز** **نکا**
مراغه و لادن و دش **سبا** **هان** **بهلوان** **و** **خت** **و** **کلا** **اما** **متن** **سبا**
تدقیق نظره اولور **که** **رکب** **در** **بر** **حق** **پهل** **در** **معنا** **حشم** **در** **عرب** **خیل** **ضم**
و که برده **بچشم** **پهل** **در** **نه** **که** **بوسیت** **ظاهر** **در** **یک** **هفته** **بود** **ند**
باسوک و در **سر** **هفته** **پهل** **و** **سپ** **که** **کر** **بر** **حق** **دی** **و** **ان** **در** **که** **اصط** **بیل** **بهر**
فیل **بانک** **لسان** **فارسی** **و** **شایع** **در** **بان** **حافظ** **معنا** **در** **نه** **که** **سبا** **تاج**
و **جهان** **بانک** **فرقه** **بیا** **اولور** **نشد** **بهلوان** **معنا** **ترکیب** **حافظ** **ضم**
اصط **وان** **پهل** **در** **غلبه** **فعل** **اولور** **نقد** **مضاف** **الیه** **تقدم** **اولور** **نوب** **قاعده** **و**
ترکیب تغییر اولور **بهلوان** **نانه** **که** **رکب** **در** **اما** **بوتک** **بر** **حق** **بهلور**
عرب **اول** **نوب** **انشدر** **فیل** **و** **بیشتر** **بچشم** **او** **که** **منسوب** **اول** **دل** **بهلوی** **و** **عرب**
فهلوی **در** **بهلوی** **شهر** **دن** **عبارة** **نه** **که** **حرف** **و** **اصفا** **فک** **اب** **النتبه** **و** **تیم**
انشدر **بوعیا** **نکه** **بعینا** **فعل** **و** **لفور** **و** **اعلام** **کلام** **انرس** **قد** **یا** **کان** **بخر**
علا **خت** **السنه** **و** **حق** **الهلوی** **و** **الدربه** **و** **الفارسیه** **و** **الحزیه** **و** **السریه** **و** **الکافیه**
قد **تعلق** **و** **تراد** **بها** **ما** **ایم** **الکل** **فاما** **الهلوی** **فکان** **بخر** **بها** **کلام** **الکوفیه** **فما** **ایم**
و **حق** **المنسوبه** **الافیه** **و** **سوس** **تعلق** **علا** **خسته** **بلدان** **اصفا** **و** **بهران** **و** **ما** **نما** **ن**
و **ند** **و** **آذر** **باجان** **بر** **حق** **دخی** **الفلون** **در** **که** **لسان** **فارسی** **و** **اداة** **جمع** **در**
نه که **سبا** **بیا** **بان** **اولور** **بدر** **بهلوان** **یک** **دخی** **بر** **حق** **بهلور** **معنا** **مذکور** **ند**
اما **بر** **حق** **دخی** **الفلون** **در** **اداة** **جمع** **اول** **فلون** **و** **کلا** **بک** **معنا** **نسبت**
آخر **دخی** **بانک** **مدلوله** **در** **بها** **فلون** **و** **خسر** **وان** **که** **یک** **که** **بوتک**

تفصیلی سابقه اولویدر معنای نسبت دارد یعنی بهلوانه و چه مذکور او زرنه
 بویست لردن ظاهر در **س** کشف و زبان و جوانیت هست **س** سخن گفتن بهلوانه
 هست و اگر بهلوانه نماند زبان **س** بانی توار و ندر او جلوه خوان معنای اول و زرنه
 اول بهلوانه و بانی نسبت لایحه اولور و تعظیم اندک بانی نسبت و او تکلیف نویسی
 ایدر لردن بویست اغاج و یکجک برده بهلوانی و رخت و در لردن که بویست و انفع
 واقع اولور **س** چو زود و چه بهلوانه در رخت **س** شد از اولور و رخت و رخت
 قبا با اغاج کسک و شامت و اور در معنای بیتی اول در بیکر مطلق اغاج
 کجک اولور در در لردن که بویست و رخت و رخت و رخت و رخت و رخت و رخت
 بدر و بویست کجک بانی **س** اول معنای اشارت انشدر **س** رخت

هفتونک

آتش که سینه اول بنا انشدر معنای مذکور فروسی نک بویست لردن ظاهر در
س چنان دید در خواب آتش برست **س** س آتش برده و زرنه برست **س** و
 چو از کشتب و چو خرا و مهر **س** فروزان بکر دار که آن سینه آتش که سینه
 آتش که سینه او و زرنه نسبت ایدر لردن بویست بنا آتش که سینه او و زرنه
 آذر بر زرنه و لردن که بویست و زرنه **س** سزاواران بیتی کین نم
 بر زرنه آذر بر زرنه نم **س** بر زرنه و لقب در معنای ترکیب ایدر زرنه و لردن
 فروزان اولور که معنای در آذر کشتب جمله سینه اولور و بهلوانه نم که بوی
 بیت در ظاهر در **س** سینه چنان کشت که آذر کشتب **س** بند نامور تر چنان
 زرنه **س** آذر کشتب سینه آتش که سینه او و زرنه **س** آذر کشتب سینه آتش که سینه او و زرنه
 که سینه او و زرنه بیتی لردن و بویست **س** زرنه چنان فرو و زرنه **س**
 سینه بر زرنه چو آذر کشتب **س** آتش که سینه او و زرنه **س** آذر کشتب سینه آتش که سینه او و زرنه
 بویست و زرنه **س** زرنه و بویست لردن بویست **س** زرنه نام آن خانه
 آذر کشتب **س** کشتب لردن بویست لردن بویست **س** زرنه نام آن خانه
 و زرنه اولور و باغش لردن بویست لردن بویست **س** زرنه نام آن خانه
 و زرنه که بویست و زرنه **س** زرنه و زرنه **س** زرنه نام آن خانه
 هر یک صد چو **س** زرنه و زرنه **س** زرنه و زرنه **س** زرنه نام آن خانه
 اخفصا و بود **س** زرنه و زرنه **س** زرنه و زرنه **س** زرنه نام آن خانه
س زرنه و زرنه **س** زرنه و زرنه **س** زرنه نام آن خانه
س زرنه و زرنه **س** زرنه و زرنه **س** زرنه نام آن خانه
س زرنه و زرنه **س** زرنه و زرنه **س** زرنه نام آن خانه

معنا

هفتونک **س** نیست بالانرا سینه ای رنگ **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 ترکیب اولور و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 بر او رنگ و زرنه و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 اولور و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 مراد معنای آب و رنگ اولور و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 بیا جایی کشت **س** سینه و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 ایدر لردن که بویست **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 او **س** زرنه و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 معنای سینه و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 معنای ترکیب **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 که در آذر کشتب **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 بیان اولور و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 بویست ترکیب **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 کاکل و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 سینه **س** که از سینه کشت **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 کشتب ترکیب اولور و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 بر سینه اولور معنای بیتی **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 ظاهر اولور و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک

معنای ظاهر در بیهانک تمام معنای بویست و زرنه **س** دل برود و زرنه
 صاحب دلان حصار **س** در که از زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 اشکارا کشتب **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 کشتب **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 اولور و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 که بویست **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 سینه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 بویست **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
س هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 چایز **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 آشکارا **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 معنای **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 آبست **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 در زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 این بود که اسرار **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 و زرنه **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک
 معنای **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک **س** هفتونک

معنا

راز کز لونه در قول اولسون نه که بوبیت دن ظاهر در کنگر طافش بزبان
 دراز پیش کلک گفته بختی راز فصل اولسون نه که بوبیت دن ظاهر در
 چو آمد بدین روزگار دوازده سهرگان زهر کس به داشت راز راز ده
 معنای اخلا اوله غیدن او ترو معابد آسکاراد استعمال اولور نه که بوبیت
 واقع اولور در کشت اندران روزگار دوازده کس کویش کاشکارا راز
 مبالغه قصد اندر راز نه ناله توصیف ایدر نه که بوبیت دن واقع اولور در
 کل بوزنه آچسون غنچه دغانم نیم کشته سون آغز که راز نه نیم بوبیت
 اسم منقوله بوبیت دن معنای مستور در که اور کشت در لسان ترکی ده
 اخلا اوله کلا زمر شول کس بر کلران اطلاق قار اولور بوبیت راز در نه که
 بوبیت دن واقع اولور در خط کش بزرگان نه انداز چه داند طنان
 بوبیت راز باز آجوق در نه که سابعه روان کلک صلی غیره میان او کلا
 آجوق و یک بر دچم باز کرد و یک کلا کشف اویچ باز کفت و در نه که بوبیت
 واقع اولور در کس و وصف او زمین پرست دلی زنه نشان چه کوبه باز
 چه کوبه باز ک معنای کشف اید در استنهام نگارید در

هنگ آهنگ سهرنگ فزنگ

هنگ غول در نه که بوبیت دن ظاهر در زمین لکر از کله که کسلاند
 بروز نه نو از هنگ کش که هنگلاب معناسدن کت اولور نه که بوبیت
 ظاهر در تعظیم بدرکن از کله است که آهنگ خلاف ترک مکمل است
 هنگلاب معناسدن و کت ایدر نه که بوبیت دن ظاهر در کز بخوابد

نیم

نیم او خاصیت ازین کس کند باد هیچ از اوله هنگ بوبیت دن کله
 وار در ایدن اوص دن آغز کله بت ایدر لغای زور ده هنگلاب
 اولور خا تا نه که بوبیت دن واقع اولور در کس که بر بوشل هنگلاب
 و لیکن بخدارد او هنگلاب زور ک آغز لازمی در اول علاقه ایدر بر یک
 است آغز ده استعمال جاز در خواست صاحب معنای معانی حقیقه دن
 صافش در هنگ فوت معناسده کلور بوبیت مذکور استنها ایدر
 آهنگ غم در نه که بوبیت دن ظاهر در هوا هنگ رفی کند جان پاک
 چه برخت مردن چه بروی خاک برسد یا هماغه اولاشمقد آهنگلاب
 ایدر نه که بوبیت دن ظاهر در دراز آهنگ شد این کار بانو ندانم چون
 کتم این بار بانو غم کلا بی اولور اعتبار لاجله ده آهنگ در نه که بوبیت
 واقع اولور در ره بط باز تر آهنگ می زد برقص بگشت این چکست
 سهرنگ الفاظ کربدن در اصل سهرنگ نه که بوبیت دن ظاهر در
 درای شتر خاست از کله چکا سهرنگ کس که در آید برام جوی بخش
 لر نه که باندن اول حرکت غم ایدر و قالاتی تابع اولور لر سهرنگ لر اصل
 سهرنگ کس که آهنگ اضافیل علم اویچ فاعله ترکیب غول اولور علاقه
 اضافت قطع اولور شد بر ربط که کوی اصد جلد در افاقه اول آن نشیب
 انشور قاز بر نه خواست صاحب کج جلد غرابیدن در که بومعاده
 سهرنگ اوله کجی لر کله زنه حواله اولور شورج بشلارنه وایش اوزنه
 طرب ارغاد شدن لر و بونکر امثال اشک لره اطلاق اولور فزنگ

ترک نشتر در مرکب در معنای نشتر کردن کسان فاسده و اوده تفصیل
 نه که سابع تفصیل اولور کشته استعمال در کت کتیش نشل اعلام غایر دن
 اولور اطلاق اوزنه ذکر اولور اول مراد اولور اول دکل آغز لغی لغت
 او کتیش معنای نشتر و ذکر ایدر لر نشتر نشتر نشتر نشتر نشتر
 خواست صاحب کج جلد غرابیدن در بومعاده کلا کس که بومعاده اولور
 نشل کج معنای کلور اولور نشتر تا یا هر صوفی جانور که دکل آرو کج غروب
 کس نشتر کج نشتر کج ترکیبیش معنای کج نشتر نشتر نشتر نشتر نشتر
 صوفی جانور کردن در نشتر نشتر استعمال اولور و کل در

فرشته سروش

فرشته که ترک دل ده استعمال شایع در لغت فارسی در معنای سان عربیه
 ملک دکلای در نه که بوبیت دن ظاهر در فریدون فرخ فرشته نشتر
 و تر غنچه سرشته شود بد او دهش یافت آن نکوی نکوی کج فریدون
 قوی سروش ایبا جمی قلا جانندن جر کتور فرشته و سرش فرخ عبار
 جلاله سروش جبر شکت و سر و بوسیله نشتر نشتر زهی فرشته
 صفت خسرو که در ملکوت دعای جان کوبد بیست جان سروش
 ابو منصور اسدی ایدر سروش جبر شکت را کوبد و فرشته را کوبد و اندر
 پارس این را بسیار گفته اند بهلویست چنانکه فرود می کت بزمان پزدان
 خسته سروش مراد وی شود و خواب و دش فرشته کج اصل برشته در
 لفظ مرکب در بر جری برور بای غی قانات معناسده اول بانکله بدلی

الفاظ مرکب دن در اصل فزنگ اضافیل فرود مراد اول معنای ترکده او که
 فرد در هنگ معنای سابع یا یا اولان در معنای ترکیب بوبیت دن ظاهر در
 بهر کج آرد و فزنگ در معنای نشتر نشتر نشتر نشتر نشتر نشتر
 نسبت انگ نه که بوبیت دن واقع اولور در چو آمد تا بصر نازنین تنک
 زمرش عقل رشت از سر نه هنگ سینه نقراب اولور نشتر نشتر نشتر
 صاحب فزنگ دب و عقل و هنر و مش در و بوبیت استنها ایدر در جوان
 کینه را شاید و چنگل کهن بر نه بر و فزنگ را فزنگ مرکب اولور نشتر
 معنای هنگ دن زاید معنای وارد غن طو با مشدر زهر

نیش زهر آغود

استعماله اطلاق اوزنه ذکر اویچ مراد اول اولور نه که بوبیت دن واقع اولور
 زهر قهر کله اولور سم آغز اوتار به قهر او کتیش کلوب قهر کله
 صاف معنای اصلیه فاعله آجی در او ده زهر دکلای او که نشتر و آغز
 نا اختصا چون در غنچه که کج غنچه کله کله کله کله کله کله کله کله
 ایدر غنچه لفظ این استعماله ایدر غنچه دن اول حالت زایل اوله قدن
 صکر غنچه در لکل در معنای اختصا صکر که آغز غنچه نا اولر صلت اچون
 کلش در مراد بود ترک اودی بود که بود غنچه زهر ندارد و نه که
 بوبیت دن واقع اولور در زهر ندارد که بوبیت نشتر دکلای دارد ایدر
 قو نیش سوسن در بایان طو کونک نشتر و نیش در نه که بوبیت
 ظاهر در بچویش کراز و دانش تیز در قصد مستند نشتر نشتر که او که

نک

شایع در پاسه ، فارسی ، در ارمنیان ده ، و اصفهان در ششمه اصفهانی
 مشتقند برشته ، و شورما بوب صالی و کرک در قرش قانلی می باشد
 فروشتن پر در زنگر بوبیت ده ، و لغ اولو بدر قضا حون ذکر دون فوشو پیر
 پر هم زبیرکان کو کشنده و کر تصویر برد ، فرشته قانات ترب اخجوق بازار اول
 سبیل او کر برشته و مشور جایزه و بر جوی فرشته نک مشت اولیا مشت اول
 ماضه معنای سآخ فدی قاعنای عام ترکیب دن معنای خاص علی بنعلین اول
 مع خواب دل فکری بوا ننگ اعیل اخله و شدد و دسان باک اولو شدر

اولیج امر و میریدن دن نشکر بوبیت لرون ظاهر در **ر** بکر اکت بارمند
بود که بنشمره و زانوار انگیزه با بکره دایره بر کشید **ر** چرخه که بدکشوش
اند میرنه میزان قوس قوسعلوب رعایت ایدن در لفظ مرکب و بر جزیه
میزد که معنای بیان اولوندی بر جزیه ده بان در حفظ ایدنجی معنای
نشکر جهان با ناله جهان و ارفرتن خنجق اولوندر **ه**
تودن ستره هئ و اری و رعایا بنیت در که معنای
یوای در سینه نیک صط هست در و ارمعاست نشکر بورای و **ر** ظاهر در
از رفتن قلم هیچ ذکر کون نشود و زخوردن غم بحر جگر خون نشود و کر و بر عمر
خوش خواند خوری بک قطره از جگر است افزون نشود و آفرینگی بانول
یا در کسان خاری و آفر کلایه پلاح اولور اول کلایه تک مدلولن اولن
معنای و صیغیه افاده ایدر مثلاً مرد آذر مردی ادک دسر و صوق در
سردن صوق و راه اولور است مجرد و رابط معنای که است معنای در
استعمال اولونر نشکر بوبیت ده و افغ اولندر **ر** به بنی دنی و بیگان
بحساب در **ر** که است که غم و چشما نیاب و **ر** که نک مدخلی و لایع
است که اولند بر آید ایدر معنا همان که است معنای اولور است اول
کلام ده و افغ اولیج ده اولند ایدر نشکر بوبیت ده ظاهر **ر** هست
دایره و لاجو **ر** مرتبه امر و مقدار **ر** نیست که هستک معایب و مرکب در
بر جزیه در که معنای بودر نشکر که با ناله نک فرخی یا نتن خنجق اولوندر
بر جزیه دانست و در کسان فارسه در رابط و رشتک معنای بودر **ر**

این سه اشارات آدوکان نه است رابطه یک تفریح افشرد اول برده که بویله
و مندر و مخدخف و کسکف اللفظ الثالث الدال علی عین الاجتماع بین الموصوف
و الموصول فی لغات کما مخدخف ناره لغه العرب الایحیه لکنوا زید کاتب و حقه
ان یمان زید هو کاتب و قد لا یملک حذقه بعض اللغات کما فی الغریب الاصلیه
و مواسف و قول زید و یلست و بین اللفظ تسبی رابطه افاضل علی عدم جنجال الدین
در ان وجه الدلالت که زید نیست و در رابطه مذکور و کل صانف و در نه که شرح خبر
او زید با و فای حیوانه و نه تفریح افشرد و جبطا فاضل بریدر اول سن سنا کات
رابطه در لغت فارسیه و در رابطه یک حذف جایز و کل در دیکه سو که مقتضای اولیه که
زید نیست و در در رابطه مذکور اول اول تفریح جهست و در کرب اولور با منضم
ایله است و مذکور فاکامل با اولور و ار معناه ترکیب اولیج او یک کاف بدل
منه فاستک اولور کالف حذف اولور نه که مست است بر نه استعمال اولور
سایبان اولور و اولور نه است و مست بر نه استعمال اولور نه که بویست و
واقع اولور بدست جهان که چهره سرالاز راست بر هغه با و آنجا که خارشت
مقتضای مقام خارشت در بود و وجود و نه که بویست و نه ظاهر در
هم بود راست از و آنکه زید بود و کسی نیست حاجت پذیر و بود موجود
در صیغه اتم منخول در بود و نه مصدر و اویج معناه بود بود و نه دیدله
دیدن کند کنه کنه که در نه که اولور کنه در صیغه اریه مشتق فعلی فاعله معناه
و کلور ارحا صلی مصدر معناه و کلور بود و اولیه سید شریف شرح خبر
او زید نه تعلیق اندک حیوانیه و وجود لکن افشرد راست افشرد او زید نه

هنگامی که بودی بری برادران خود را واده و احباب آنها مشر
 نشد که میان ساقین و چربی ظاهر اولو پدر بودی تنگ معاش اولو اچدی در تنگ
 بویشت ظاهر در **در** کشته خود گذشت و بودی بودی بشانی نمی دار کردن
 سود آخو تنی یا شول با در که لسان فارسی ده آخر مصدر لاحی اولو تنی
 و استعداد معناس افاده ایدر مثلا دیکج بیکج بدو بجم کشته خود
 در سوبیکه لایح کلام بیکر بر لایحین طعام و مکدر و بلک معنی کسی کشیده و یک
 نشه رفتنی در تنگ بویشت دن ظاهر در **در** چو توان رفتن را داشت در
 بند **که** بستی چو موران برنگ چند شدن بر شیکش و آخر اولو خلقی در
 لسان عربی ده اودن صبر و تکریم ایدر معنای بودن دن کونکر تغییر ایدر
 مشاعر کان فقیر صابغیا چو بدو دشت تنگ ترک فقیر دی غی اولو بدو بر شدن
 لغت مشکر و اولو بدو غی فوت اولو بدو معناس ده کلور تنگ بویشت لوده
 ظاهر در **در** بلکه لاله بانست به وفای عمر **که** باز اولو بدو جام بی رنگ نه
 دیگر که زنده است آن خود کو که هنوز **و** ماند زربای مهر و نور **اما** ختیج اولو
 شد معنای ایدر ایلجیلجی نابل اولو در تنگ بویشت لودن ظاهر در **در**
 یوسفی از برادران کم شد **آفتاب** از میان بجم شد **او** کل شد غی که خسار
 معناس ده رانگی شد زغال معناس ده رنگ خوبی بدو طبعی کششت
 نشود با بوف مرگ از دست **شد** کل اولو معناس ده استعالی کنی بطن
 ایلو در اولو نابل اولو نازیدن در **دوست** **یار**
آمار **نجاهد** **آادر** **دوست** **یار**

عبادت خالها باخوئی کرد و بدت بیوه باخوش بویا کرد و **ل**سان فارسی ده
کام او اور بدن معنای قصد اولی و غیره تحسین لغت ایچون کلو رنیک بوشین ظاهر
و **ر** کز تیغش زحمت بیند چون دو بیکر شود و بدو بینم اصل کلام
اسد و بدین شود و در ضرورت و زنجون نظم کلام متغیر ایچون مذکور کلام با بدین
مستحق اولدی شود اسد و بدینم در شریعت نقلت اولور دی با ناکاه و کی با ده که
بوشم و واقع اولور بد زاید و **نظم** از برده و لعب کربنا کا **و** برانک
نظر کارند **ص** صد و یک کمان دروه **ب** برده ای همان شمارند **خ** خالو ای صبا جی
کمال چند نیک بوشینه کی **ب** طلب یافت نشان از لب شیرین فرهاد **ر** سه سوی
لعل بزم و ندر کوه کائن **ح** حرف بائی زاید صاف در غلط انشد اول و نسبت
ایچون و راول معنادن تغییر و عرب باطلید بای سبیه کسور ترک طلبید
در عبارت باطلید کی باطلید کی **ل** معناسن افاده ایچونک زیاد **ک** احوالی
خاله تفصل و الف احوال اول نیک و **ر** مفتوح اول با دن تخفیف اول و نیش
اول اولدر اول **ن** کسور اول مذکور حرف انشعابی و قدر اولک علی حق
یرن **ب** بیان اول بندر بهم ده اولن معنای اجماع بویست و **ظ** ظاهر و **ر**
اندک اندک بهم شود بسیار **و** اندک اندک غلظت و **ر** بار **ب** بهک اصلی با هر
الف حرف اولش بهم فائده بهم معنای ترکیبی **ن** بد معناسن نقل اولور
با نیک معناسن او غلظت او کچون در کربا بد **د** جمع اولور نیش بویست واقع
اولور **ر** ازنی چشم بدست آن کرد و **ا** بامکار **خ** بار با خا صبت عدل
تو با کلمه **ر** است **ل** سان فارسی و هم معنای رنیک افاده اندر کسرتا تفصل

اولوندر مثلاً بول د مشرک اولنجه اوده مشرک اولنه مچانه درلر
بربرده دیشلنه یخا هر درلر تکریمو بمراد ظاهره در در دهان ورد
خرا همی شود زلفه فرام کرب در برهزی فراد که مقابل فرود فرامک اصل
فران فرودک اصل فرود در ترکیه کجاک آخره فری حذف اولندر تحفه
فرهنگ معانی ترکیبی ده کلش طالع نشی لری قالدرب برنج کتور بیج کنگ
نوت طالع برنج کتور یخه فرام درلر قالدرب معنای اسفاط ایدرلر دوت
جمع اولنشد درلر یوزن دوری دیکک یرده بیج روی درم کشیدور
بوکدی دیکک یخه درم دوت یخه یخه مذکور مراد اولنشی بویت ده طالع
در یکنجه لمرک بی برورید جو برورده خندخواج درم درید
لسان فارسین هم شول معناده استعمال اولنور که ترک دل ده اولون
ده یلده تعبیر ایدر مثلاً اوده کلدی دیکک یرده بیج او هم نیامد ویر بویت
کوقرض خدا نی کندارد از قرض تو هم نی ندارد هم اول معناده استعمال
لسان فارسی ده هم بر معناده دخی استعمال اولور که ترک دل ده اولون
تعبیر ایدر مثلاً ترک هم ستر هم فرود درم هم جویده هم ترسد درنه که
بویت ده وانع اولوبدر بدانکس نام خواهی بود زرع که درم جویده
هم ترسد از زرع همچنان که هم ده اول هم در که ترک هم اولبد در درم
همچنانست درم لسان فارسی ده جمله معناده در جمله دوری دیکک یرده
عجم مراد در هر نه اولورس بلنک بجه وان دینه که بویت دن کلنور
زرع و هم زوزنی نه کلست از همان ده بدخشان است
هر کست

هر کس که آفرینش ها را بخواند در معنای عام اصل و در معنای خاص علی بن ابراهیم و دیگر
 یکتا بنده مطلقا با مردم درین بار کم کوین یک کلمه خاصه در آفرینش را بخواند و در
 کس زینور **پشته**
 یکس هم عام آری و صادق در معنای تنه که بویست و ظاهر یکی را که
 که انکین که بود به از صد یکس که انکین خور بود سگ فو یا جاعه کس را
 در زنده که بویست ظاهر در جامه از صاحب دیو بز فرشته است کس
 را دیو بولطف مرکب بدین برده صادق و در کسان فارسی ده او که با و
 برین در زنده که خسر و کس بویست ظاهر در با و برین را تا انکین است
 او غلام جعفر که مؤمنه که در که لا و لا و لا که بی دل و آتایک و در زینور
 خصوصه یله آتو که بی و در زنده که بویست ظاهر در که بافت ان قصب
 سگری بهافت بی که در وخت از کس خرد فرزند زینور اشک و دانه خرد
 کس در معنای کس و عوم و اردش بودند ده ظاهر در پشته خصوصه
 سوره سگ تنه که بویست ظاهر در پشته جو پشته بز بنیل را
 با و پشته و صلابت که اوست اصل کلام بز بنیل را که اوست با هر مدی
 و صلابت و وزن و قافیه فروره ایچون اصلدن عدول اولونیدر اول سیدن
 وجه مراد مشکوف و کله ز ترک چشک و بد که کسان فارسی ده پشته خانه در
 نامار دین چین و بوسکه در
همایون
 ظاهر در سن حاسن با انکین غلامها اول ایکی زلف دام ظلهما

[illegible]

دست در **پتو** ترا

اولیٰ

شکسته بوییت دن ظاهر در **د** نشست از باره و ندان باز **د** محرف باوی بی
 زرم ساز **د** باره که معنای ده کلور نشک بویت دن ظاهر در **د** سکی الوه که
 فراموش **د** نگردد و زنده صداره انش شک **د** باره که بر معنای ده و اکر
 نشک دله او دن خصوصاً حقه تغییر ایدر مثلایم خصوصاً ده بنم خفته
 در برج اواده **د** باره و من در نشک بویت **د** واقع اولویدر **د**
 در باره و تو مع سواخوا **د** در باره و من نویی دژاک **د** چاک بر فو در نشک
 بویت دن ظاهر در **د** باکی و در فراق جده و تو **د** امن و چیغی ساز چاک
 بر مکی و چاک برده و غم چاک شد و بر نشک چاک شد در نشک بویت **د**
 واقع اولویدر **د** کرمانم زند مردوزیم **د** دلته کز فراق چاک شد **د**
 و ندانیم عذر ما پذیر **د** ای بسا آرزو که خاک شده **د** بر تیج بر تیج اولانیم
 خاک چاک **د** در نشک بویت دن ظاهر در **د** تو از تو بر آب و ندانم بر خاک
 بان کشنده از نشک چاک چاک **د** چاک لغت مفکر **د** در بر نوح صداره **د** او
 که چاق چاق **د** که برده و غم چاک چاک **د** نشک بویت **د** ظاهر در **د**
 شک چاک شکر بکر و ن رسید **د** زخیده و ستان خون بچگون رسید **د**
 شک چاک صا چاک چاک **د** در چاک از طرف اولشدر **د** ای چاک از تاس **د**
 برابر **د** که ایاب **د** که الف **د** بر و الف **د** سرتاسر **د** سرتاسر **د** که فز **د** بر نیمی
 و لویدر **د** شکاف آرق **د** ایدر **د** شک **د** باره او نش خود **د** شکاف **د** در
 شکاف **د** بار **د** در نشک بویت دن ظاهر در **د** اسره هر چند زبان
 زیافت **د** مکرده و نتواند شکافت **د** شکوفه بویت دن ظاهر در **د**

ان زمین باشم که روز جنگ بینی پشت من . آن منم که اندر میان خاک و خون
 بنیسه **سید** . بن اولم و جنگ برده منم که بویبت ده واقع اولویدر **سید**
 من انم که بلشیر باری کشم . میان پلان سرورازی کشم **ژند**
بار . **چاک** **شکاف** **کاف**
 ژند زای بجی نگ فخته سید بر خاکله باره لغنه درل ژند برلحن درلرنته که بو
 بیت ده واقع اولویدر **سید** . چوکل که چ اوژند برلحن است . ول بوی اوژند
 لکر کلن است . ژنده جامه درلرنته بویت واقع اولویدر **سید** . دید و فنی که
 یک بر کلن . ژنده زیر جامه و ژند . زای عریک فخته سید ژند معنای آخر
 افاده ایدر بویک فیلد ژند پیل بویک صوبه ژنده رود ویرلرنته که بویبت ده
 واقع اولویدر **سید** . یکی ماهی بود و رود وینل . میان او پنا و ژند پیل .
 زای عریک که سید ژند دریدر مرده و فیلد دیک مردن دل اسم مفعول در
 باره بابی غنی اید بر جمله در ایرکته درلرنته دل و ده بو معناده استعمال
 نمه که بویبت ده واقع اولویدر **سید** . کلک او کچی وکلن وک باره . اولویدر
 برج و بار و بر حصاره . بر باره و درلر کو باره وک باره بو معنایه واصلی
 کا و باره و کا و الی حذف اولونفد زینس خربه کو باره نگ میانند زنده
 کا و باشد مندر بویبت مثال کور مندر **سید** . کس بن بخشنه زهت او
 صد هزاران دهت وک باره . بر بوتون نمه و طوطی صکر باره باره اولویدر
 درلر بابی غنی ایدر اولویدر باره وک معنایه درلرنته که بویبت ده ظاهر **سید**
 هر کی هیش کند لکر . چکنند حصن واز باره . آن ده و اطلاق اولونفد

نقشہ

چنگد آید جلدی و ذوق یارلق بولوروشکاف اسم فاعل دکلوروشکافین دانه که
 بویسته ظاهر **در** **کنت** خشک از نغان مسقف شکاف **از** زکار مارادور
 زب نامای مولشکاف و مک شکاف بومعنا **در** مولسکاف معنای ترکیب **فایز**
 استعاره طریق المذخوب کلام دهه تدقیق این که **در** مولشکاف در کاف بارنده
 کافین دن مشق و در معنی یاکافین یارم و در نه که بویست ده ظاهر **در**
 و یابار کافین زمین را زم **بر** برهانن خشک اندرون **بیش** کاف اسم فاعل دکلور
 فعل مذکور دن یارترج معنای نه ارمه دکلور نه که بویست ظاهر **در**
 کش و زرو آهنگر و پای باف **چو** یکار ماندن زلفان یکاف کاف فاعل شکاک
 معنای بر بر برنزد قریب اولان اومونصورا سید و شمس فرخ فرخ انکاش
 لرد زخرا غراب صاحب ده اولاره تعلیل انش و یارلق که معنای کاف در
 آبروب کمک لازم دکلور شکاف ده اوله معنی معتبر دسان عید و مک فصحاء
 قسم کیه در فکر اولان که فاعل شکاک معنای حقیق لری در جازا احد سبای خود
 استعمال جانزد در ارکن علاقه حازه ظاهر **در**

[illegible]

مكتبة مشروطية
مكتبة مشروطية
مكتبة مشروطية

مفهوم نشود اما اوین اولی معتبر در بره و از کل کتوب و دوسه اول اول بر
گلستان و نرغینا و وضعه سه نیکه گلستانه دستان فرقه بیان اولو بند
حمت اخیری و فرقه بود که آدمی اولیا نه هند و نزل حیوان اولسون حماد
اولسون اما هنری و در نرغینا هنری باید توصیف ابد در جمیع هنری و در لم
هند و نیکه اصل هنری و فرقه خرف یا حنفی اولنشد ریگی باید نیکو تک فرقه
بیان اولو بند **ایزد** **یزدان**
ایزدسان نام دارد سه د بارین تعالی تک علی دسان عزه دکه لفظه الله تعالی
ترکه د نکر د لفظه که زای میفرماید سبک در نرغینا که بوبت د ظاهر در **س**
بجآ آمدن و عده و ایزدی **یزدان** آن بهر پاک دور از بند **یزدان** سان
فارسی ده یا راجی معانی د که سان عزه ده او که خالی و در نرغینا که بوبت
ظاهر در **س** سبک داد سوکندان پاک دین **یزدان** هشت آسمان و زمین
جوسل اصطلاح یزدان خالی خبره خصوصه ر خالی نشود که نزل اهر من و در لم
نرغینا که بر ترسانک فرقه بیان اولننچ برده تفصیل اولنشد در نرغینا
ایزد که یزدان فرقه آقا بوب یکینسه ده لفظ نکر باید تعبیر اید بر لفظ خدا
مرکب اولد اصل خود آید اول واجب لذت معنای در حق تعالی به خصوص احوال
اما لفظ خدا بک مفرد اولد معنای صاحب در حق تعالی به اختصاص یوقدر بوبک
تفصیل ده با بقا مذکور اولو بد نشوا هدین و دلایله

کویچه که در آن فراخ کام بود **کام** لغت گفته که در بر معنای سه چیز طاق و در نشه که بو
 کلامدن ظاهر **ط** ذوالفعا علی در بنام **و** زبان سعدی در کام **ک** کافغنه
 ایله اولجی کام مراد معنای در نشه که بویست دن ظاهر در **س** ساق بنور باد
 بیغور و زجام ما **م** مطرب بزن که کاجهان مشد بکام ما **کام** گاندن جز اولان کام
 بو معنای در بر جری و دخی ران در که راندن دن اسم فاعل در سورجی معنای
 کام رنگ معنای ترکیبست مراد معنوی در کام کار دخی کام دخی اول معنای در
 کار اندر مراد اول پنجلی به کام کار در لر نشه که بویست دن ظاهر در **ر** چکر دن
 زبان بر بدی کام **ک** چدر آسین دانش کمره مار **م** یاز قولاج در نشه
 بویست دن ظاهر در **س** کرانه بر آمدن کراز **ز** دشتی بر افراخته هفت باز
 یاز نبدن دن مأخوذ **ز** یاز پیوندن کیه یازیدن ده اوچک در اما کیفیت لری
 مختلف در پیوند اوچک اوچک اوچک دن بخش ترکیه پیوده در لر
 نشه که بویست دن ظاهر در **ر** دن یاز آن غله پیوده کشت **ر** پنجسو چون غل
 آسوده کشت **س** پمانه پیوندن دن مأخوذ اسم اوچک در بویک
 ساغر پمانه دیدکایر نشه که بویست ده ظاهر در **س** باده وعلی بشکر بزین
 دور باد **ر** راج رواج که ویا فاده پمانه یکیت **ت** تشنه داراستعاره وطن
 یله بیا اسم فاعل در اوچکی در نشه که بویست ده ظاهر در **ر** دشمن آتش نهاده و باد
 چار باجو **ج** خاک بر سر کن که آب رفته باز آمدجو **ج** یاز نبدن قولاج لبوب با آدم
 لبوب اوچک دشمن خربی بوفرقدن غافل اولوب معیار جماله داده یاز نبد
 پیوندنه نفس اندر باز اسم فاعل کلور او یلیغ معنای یاز نبدن دن او که

با که یازیدن آذینک معنای اول مجازا آدمی که آید و در بار و در و بطن
الکرکه معنای سندن او بکله کتایت ایدر نشکر بوبیت ده ظاهر در
اگر چند باشد شب و در بار بر و نیز که هم نماند دراز آدینی نیز آید ننداید
در سر و سر و اگر که معنای سندن او بکله کتایت ایدر نشکر بوبیت ده ظاهر در
نشست از باره ننداید همی رفت با و بیست و زم ساز باز صفت نشکر
در امر معنای ده کله آید بکله بکله برده یاز در لر او بکله میل دن کنایت
ایدر نشکر که بوبیت ده ظاهر در بیاسای چند هم بد مکوش سوبی
مردی یاز و یازار خوش یازیدن مجازا آدمی معنای کله کلین ال درین
معنای ده کله و علاقه مجازا آید بکله ده ظاهر در بری آید او بکله کلین
بر ی قول جمله او بکله لازمه ال او زدن دیک برده چشم دست یاز و در
ال او زدن دیک برده دست میاز و در نشکر بوبیت واقع اولو بدید
بجز فرا سر بر سران تو بای من بجز سوبی ز خندان ساده و کتایت میاز

خرکوش

بواسرک الیک سبب الفاظ مرکب و ندر عبارت خرد و نشکر اکری و ارد و لغظ
چندین معنی چندین دکل اول سبب کل محل اشتباه اولوب بیان خارج اول
الفاظ و عبارات سنگین سنگ اولوب خرکوش بر جزی خرد که معنای
مرکب معروف در نشکر بوبیت ظاهر در خرعیه اگر نشکر رود چون پاید
هوش خراب نشکر بر جزی ده کوش و در که معنای قوی در نشکر بوبیت ده
ظاهر در کوش خرب و خوش و دیگر کوش خر کین سخن را در بنیاد کوش

خر

خر عبارت کوش بوند در مسایه کسان تر که ده او که کوش در لر قول لغ
تشبیه ایدر نشکر خردنق نامشایست چندین اولن شایسته اظهار بچون و در
طرحه خرکوش و دیگر ی قولانی خر قول لغت بکله و کندن او تر و در خرکوش
اصلا خرچنگ بر جزی خا در که معنای دکن در خفیفه الفی خدیف
اولنشر و خرفا نشکر ده دن حذف اولوغی کبی که اصلا واه و در فرد و ک
بوبیت اصلا او زدن مذکور در ابرده و ده هفت نشکر خندان
کرفتند هر یک نیز اوار جای حرف غلک که وای حرف لرید بران ناکار
خذف شایه در نشکر که سبایان اولو بند بر جزی ده چنگ جیم غی اید
معنای چینی بر جزی قوش و در ناغی در نشکر چنگال او چنگال خرقه خندان
بیان اولنشر و خرچنگ بیک در نشکر بوبیت ده ظاهر در سوبی جو بر زدن
سوز چنگ خرچنگ هور جهان کشت روشن بسان بکله و سبک کبی جز
نک و استعمال استعاره طریق بلد و ر قیاج لر بیست ده بر جزی خوش
در ناغی خدتنه و کتایت تشبیه تشکر و تشبیه نامیدن خوش در ناغی شدن بوبیت
تشبیه و خرچنگ خاربیت کبی در اما استعاره او نکل بچ بر جزی در

زندگی

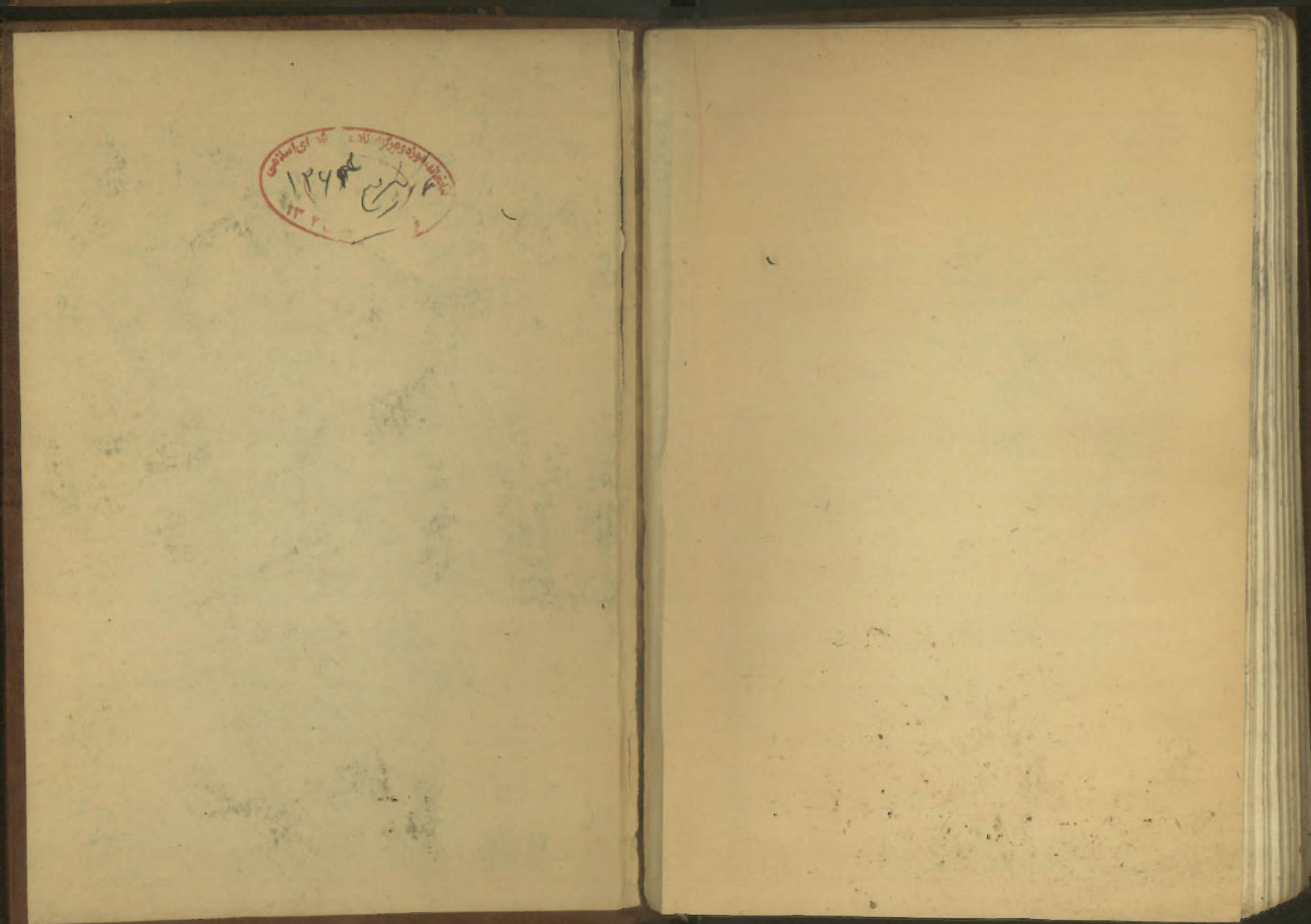
زند و در معنای در نشکر خرچیا ک بور باغی شکر ظاهر در سماع در بای
اچل چوین سراقنده شوم و دوست غش زنج بر کندن شوم زنها کیم
بجز صراحی بکند تا چون که زیاده پر شوم زند شوم زند کتایت مرده و ک
معنای اولی در نشکر بور باغی دن ظاهر در سماع چون مرده شوم خاک مرا



کمر سازید و احوال ده عبرت مردم سازید خاک تن من بیاده آخته کنید
و ز کالبد خشت سر خم سازید زندگی دردی ک در لسان عین او که
حیات در لر آخر ندی بایا نسبت در کاف زیاده اولن غلک سبی رنگ
آخر ندی های غیر موقوف در هر اسک که آخر ندی اول ها اول او که بایست
داخل او بچ قبله بر کاف زیاده اولن و منظر مرده که بزم که بک
خواننده که در لسان فارسی یک قواعد مطهره پسند در زندگانه در کب در
حیاتن تمنع معنای در نشکر خرچیا ک بور باغی سندن ظاهر در سماع
می نوش که طر جا و دل نیست خود حاصلت از و ز جوانه نیست
هنگام کل و با ده و باران مرست خوش بکش دمی که زندگانه نیست
زندگانه ده که کاف و با همان زند که کاف و یاد الف و نون زیاده
اولنشر و بالغه بچون نسبت ده بوقاعده سان عینه قاعده لرندن در سان
فارسی ده اعتبار او و نشکر نشکر اوایل رساله ده تقریر او و نشکر
در کب در یک منفرد اولوب او که اختصای باقی اولن غلک او تر اول
بالغه بونده اعتبار او و اول اکلی معنادن تعبیر ده فرق ده حاصل
اولوبی اول فرق بوبیت دن ظاهر در نظم کریمان زندگیت حیوان را
زندگانی توبیه دمی جان را

۴۴

۴۵



غنى
٦

خ